

چند مسأله اجتماعی

احسان طبری



میهن پرستی، دموکراسی، آزادی مطبوعات، آزادی

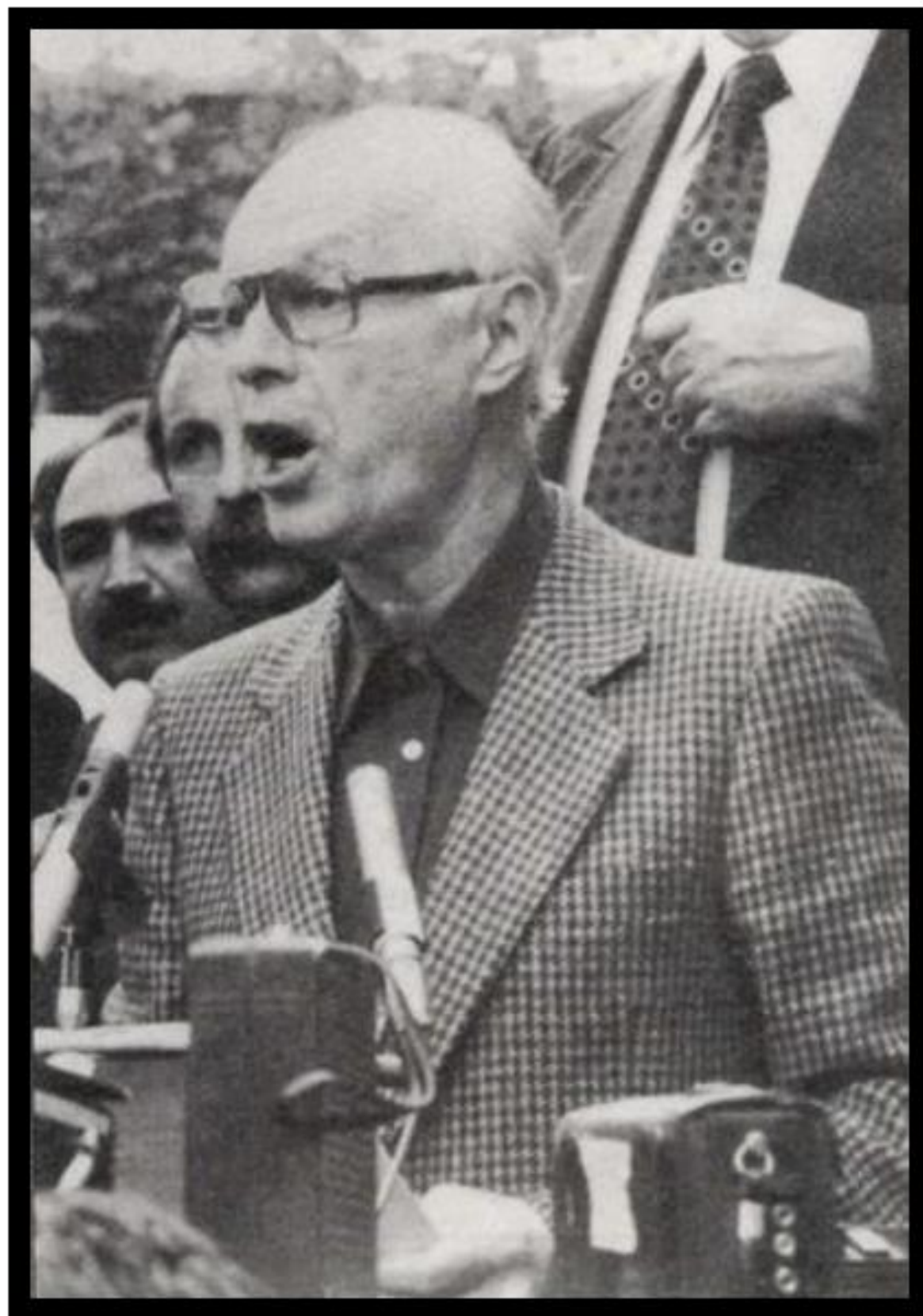
دیپلماسی، استقلال، جنگ و صلح

بازانتشار: کتابخانه «به سوی آینده»

چند مسئله اجتماعی

بانگرشی علمی از : احسان طبری

میهن پرستی ، دمکراسی ، آزادی مطبوعات ، آزادی ،
دیپلماسی ، استقلال ، جنک و صلح



فهرست:

صفحه

۲ میهن پرستی

۱۱ دموکراسی

۲۵ آزادی مطبوعات

۳۵ دیپلماسی

۴۱ آزادی

۵۰ استقلال

۵۹ جنگ و صلح

میهن پرستی

چه کسانی امروز با تمام قوای خود در راه بیداری جامعه ایرانی و آگاه ساختن مردم کشور ما در باره منافع ملی خودشان میکوشند؟ چه کسانی در راه نجات میهن ما از چنگال امپریالیسم، در راه تأمین يك آزادی سیاسی و اقتصادی استواری برای آن مبارزه میکنند؟ چه کسانی بدون توجه به آسودگی خود، بدون اعتناء بمقام، بدون پروای از خطرات، در برابر دشمنی نیرومند، دم از رهایی قطعی اکثریت زحمتکش میزنند و در این راه مرگ و زندان را بایشانی گشاده استقبال میکنند؟ کسانی که در جناح حزب ما، در جناح دمکراسی واقعی، در جناح منافع رنجبران ایران سرگرم بیکارند؛ اینها هستند که نمونه واقعی عشق بمیهن و علاقه بهم میهن را از خود نشان میدهند. ولی همچنین اینها هستند که از جانب غارتگران ملت، اسیر کنندگان ملت، چاکران ایرانی امپریالیسم در معرض شومترین و زشتترین اتهامات قرار میگیرند؛ که از آن جمله تهمت بیگانه پرستی، تهمت بامال کردن اصول ملی و لاقیدی در مورد میهن است. از میان اتهامات کلانیکه غارتگران اجتماع بقهرمانان مبارزه برضد ظلم و امتیاز وارد میسازند این تهمت از همه رائج تر و از همه کلانتر است و در عین حال تهمت نیز تهمت تازه نیست. همیشه در تاریخ رسم بر این جاری بود که طبقه حاکمه، طبقه ممتاز، هر کس را که برضد حکومت جابر و امتیاز غاصبانه او برخاست بیگانه پرستی و وطن فروشی متهم ساخت و او را متجاسر و «تجزیه طلب» خواند و تجاوز خونین و هار خود را در طریق اضمحلال نهضت های توده، اقدام میهن پرستانه نامید. میهن و میهن پرستی نیز مانند بسی از مفاهیم دیگر آلت دست صاحب امتیازان جامعه قرار گرفته است. این شیوه آنها است که هر واقعیت اصیل و فاضل

را از محتوی آن خالی کنند و آنرا بمفهومی تهی و بی‌معنی، بظاهر محض مبدل گردانند و سپس از آن بسود خود استفاده برند. نه فقط آنرا بظاهر محض مبدل سازند بلکه از آن تقابلی برای مقاصد ستمگرانه خود فراهم آورند و در زیر آن نقاب سیمای نفرت انگیز خود بسندانۀ ترین، تبه کارانه ترین منافع خود را بیوشانند. مفاهیم میهن و میهن پرستی در اجتماعات مبتنی بر ظلم و غصب دچار همین سر نوشت شده. از محتوی واقعی خود عاری گردیده و بصورت پوشش ملون و چشم فریبی بر روی اعمال و نیات گنبدیده و بی‌زاری آور در آمده است. بدین ترتیب میهن و میهن پرستی غارتگران در واقع با میهن و میهن پرستی غارت شدگان تضاد دارد؛ در نزد غارتگران این لفظی است که در مورد فریب توده ها بکار میرود، سپری است که در پس آن پیکر شوم دزدان و تبه کاران محفوظ میماند. در نزد غارت شدگان این واقعیتی است که منبع فداکاری و کوشش خلاقه، منبع عالیترین جانفشانیها و بهترین مظاهر تجلی روح اجتماعی است. بدین ترتیب تعجبی ندارد اگر حزب ما همچنانکه رسم رائج تاریخ است بعنوان حزب توده ستمکش از طرف ستمگران متهم شود و عبارات «رنک داشتن» «ملی نبودن» و حتی بیگانه پرستی و وطن فروشی در مورد آن بکار رود. این حقایق بر هر کس که حرص منافع خصوصی و شرکت در غارتگری عمومی، منطبق سلیم او را غلیل نکرده باشد واضح است ولی با این همه برای درک معنای واقعی میهن و میهن پرستی، بیجا نیست اگر وارد بحثی در این زمینه بشویم:

برای آنکه بمعنی واقعی مفهوم میهن پرستی (Patriotisme) پی ببریم باید نخست بدانیم که این مفهوم را بخصوص باید با چه مفاهیمی (که بآنها مخلوطش کرده اند) اشتباه نکرد. مفهوم میهن پرستی با مفهوم ملت پرستی (Nationalisme) تنگ نظرانه خرده بورژوا تفاوت دارد. ملت پرستی تنگ نظرانه که همراه با کینه نسبت بملل دیگر و ستایش دروغینی از خواص عالیۀ نژاد خود، اغراق بیبایه‌ئی در باره مفاخر و شعائر ملی خود و تخفیف و تذلیل بیدلیل در مورد ملت‌های دیگر است، سلاح شومی است که از آن طبقات حاکمه برای برافروختن آتش کینه نژادی و تهیه زمینه جنگهای جهانگشائی و تجاوز کارانه استفاده میکنند. این ملت پرستی که غالباً بصورت

یک غلوسفیهانه راجع به ملت خویش و توهین بیپروا نسبت بملل دیگر در می‌آید. چیزیکه آنرا در اصطلاح شووینیسم (Chauvinisme) مینامند؛ یکی از خطرناکترین آفت‌های روحی است که بر هم زنده صلح و امنیت ملل است. جهان گشایان که تفاهم بین ملت‌ها، مانع کامیابی سیاستهای ضد بشری آنها است، یکچنین شووینیسم خطرناکی را دامن می‌زنند. بیهوده نیست که در آستانه جنگ‌های تجاوز کارانه و جهانگشائی، موقعیکه اصول نظامیگری (میلیتاریسم) تقویت میشود دولتها یعنی نمایندگان طبقات حاکمه به تبلیغات شووینیستی میپردازند و کینه بی‌معنایی نسبت به ملل دیگر در دلها ایجاد میکنند. در ناسیونالیسم تنگ نظرانه بقول موریس بارس (Maurice Barrès) نویسنده شووینیست فرانسوی «زمین و مردگان» (۱) مفاهیم مقدس و بت‌های پرستی هستند و بالای حقایق و فضایل بشری، حقایق و فضائل ملی را باید قرارداد. فاشیستهای آلمانی شعار آلمان بر روی همه (۲) را پخش میکردند و خود را «ملت آقا» میدانستند و منافع با اصطلاح ملی خود را از منافع بشری برتر می‌شمردند. باسانی میتوان فهمید که بخش چنین احساسات حیوانی در میان اقوام و ملل جز به پیدایش فضای مسموم بغض و عداوت نژادی نمی انجامد؛ فضائی که در آن کار به ددمنشی و تبه کاریهای مخوف میکشد. کوردهای آدم سوزی مایدانک (Maidanek) وارد گاه‌های مخوف داخائو (Dachau) که در آنها فاشیست‌ها ببناء بشر را بالا قیدی حیرت انگیز میکشند میوه‌های شاخه منحوس شووینیسم و ناسیونالیسم است. مفهوم واقعی میهن پرستی چنین نیست. میهن پرست واقعی خوشبختی و پیشرفت ملت خود را در مدار پیشرفت و خوشبختی بشری خواستار است و اعتقاد دارد که سعادت ملتی منافی سعادت ملت‌های دیگر نیست. مدنیته که امروز از آن برخورداریم حاصل کار دسته جمعی ملت‌ها است. هر ملتی در این گنجینه عظیم فرهنگ بشری سهمی دارد و درست از این جهت است که حق ملت‌ها بایکدیگر مساویست. غنی تر کردن فرهنگ انسانی و برخورداری کامل از آن تنها در بر تو همکاری ملل میسر است. بقول ژان ژورس یکی

(۱) La terre et Les Morts

(۲) Deutschland über alles

(۳) Herren Volk .

از رهبران اجتماعی بزرگ فرانسه «انسانیت غنی و جاندار نمیشود مگر زمانیکه ابداع و ابتکار هرملتی دریک هم آهنگی کلی و جامع ادامه یابد» و بساریون بلینسکی (V. Belinsky) منقده معروف روس در این جملات مفهوم يك میهنپرستی واقعی، مبرا از ناسیونالیسم را وصف میکند: میهن پرستی واقعی یعنی «دوست داشتن کشور خود، شوق و ذوق کامل برای مشاهده اینکه در کشور او يك آرمان بشری جامه حقیقت بخود پوشیده و کمک باجرا این آرمان در حدود قدرت خود، والا میهنپرستی عبارت خواهد بود از علاقه بیک چیز ملی فقط برای آنکه ملی است و بغض نسبت به يك چیز بیگانه فقط برای آنکه بیگانه است و دلخوش کردن تمام زشتیها و نا درستیهایش». بدین ترتیب مفهوم میهنپرستی واقعی با مفهوم جهان دوستی و داشتن يك شیوه تفکر جهانی (Internationalisme) منافات ندارد. میتوان میهن خود را دوست داشت و در راه نجات و سعادت آن جانفشانی کرد بدون آنکه لازمه این عمل ابراز بغض و کینه نسبت بملتهای دیگر باشد. نباید فراموش کرد که تجاوز کاران هر جامعه از ملتها جدا هستند. تجاوز کاران نه تنها خواستار اسارت ملل دیگرند بلکه ملتهای خود را نیز میچایند. ترومن هاو چرچیلها را باید از مردم آمریکا و انگلستان مجزا کرد. طبقات غاصب که حافظ استعمار، حامی غصب و امتیاز، محرک جنگ، ناشر افکار نژاد پرستی و شووینیستی و دشمن صلح و تفاهم ملل هستند خودی و بیگانه نمیشناسند. خودی و بیگانه رایکسان میچایند. خرپولهای وال استریت اگر آزادی سیاسی و سندیکائی را در کشور ما مانع میشوند در کشور خود نیز قانون تافت - هارتلی و قانون موندت را وضع میکنند. اس اس های فاشیست با همه ادعاهای ملی دمکراتهای آلمان را بعینه مانند یهودی های لهستانی قصابی میکردند. کینه نسبت بطبقه حا که، نسبت به امپریالیسم، نسبت به فاشیسم، نسبت به شووینیسم در هر حالتی بجا و صحیح است ولی کینه نسبت به ملتها و بغض نسبت بسعادت و پیشرفت آنها صحیح نیست. اگر امروز واقماً هند آزاد شود، چین حکومت دست نشانده وال استریت را براندازد، تردیدی نیست که این وقایع در استقلال و سعادت ما اثر عظیم خواهد داشت. بدین ترتیب مفهوم میهن پرستی نه تنها باشیوه تفکر جهانی

منافات ندارد بلکه با آن کاملاً موافق است. از این شیوه تفکر جهانی هرگز این نتیجه حاصل نمیشود که باید نسبت به میهن خود لاقید بود بلکه برعکس هر میهن پرست واقعی نخست در میان ملت خود و برای وطن خود میکوشد. این نخستین سنگر مبارزه او در راه نجات بشریت است. این پاسگاه ترك نکردنی او، پاسگاه مقدس و ناگزیر و ضروری اوست ما با این شیوه غلط تفکر که کسی مبارزه در وطن خود را رها کند و چنین دعوی نماید که جای دیگر برای ایده آل خود مبارزه میکند موافق نیستیم. زیرا هر کس در محیط ملی و میهنی خویش میتواند سرباز آگاه و سودمندی بسود آرمانهای عالی انسانی باشد بهمین جهت، گریز از جبهه مبارزه میهنی را مانند گریز از يك جبهه جهاد مقدس ناپسند میدانیم.

ضمناً باید این شیوه تفکر جهانی (انتر ناسیونالیسم) را با آواره وطنی و جهان وطنی (Cosmopolitisme) اشتباه کرد. تئوریهائی که اصولاً واقعیت مفهوم میهن و میهن پرستی را نفی میکنند (Antipatriotisme) باروش قضاوت ما سازگار نیست. جهان وطنی عبارت از آن شکر در رویشانه ایست که بیوطنان در پیش میگیرند. قلندر ان قرون وسطائی میگفتند «وطن آنجاست که دل خوش باشد» (Ubi bene ubi patria) تحت تأثیر نظریه همین افکار صوفیان ما وطن را نفی میکردند و سعدی گفت:

سعدی با حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد بسختی که من اینجاست
این گریز از دشواریهای قومی و میهنی و حیرانی در طلب سعادت، ناشی از روح شکست خورده و خود بسندانه ایست که نمیخواهد در برابر سختیها بایستد و میخواهد در هر کجا که باشد سعادت «خود» را تأمین کند. صاحب امتیازان عصر ما توده زحمتکش را به «بیوطنی» و «جهان وطنی» متهم میسازند. توده زحمتکش بخاک پدری خود بسته است. خون خود را بر سر زاد و بوم آبائی خویش میریزد و نمیگریزد. شهریور ۱۳۲۰ نشان داد که بیوطن کیست و کیست که در مقابل کوچکترین دشواری فراری میشود. جنگ دوم جهانی بعالتترین وجهی مبرهن ساخت که کارگران و دهقانان تنها مدافعین از جان گذشته منافع ملت و میهن خود هستند. نهضت شکر فاشیست را طبقات زحمتکش ایجاد کردند و حال آنکه همکاران فاشیست

و کوئیسلینک‌های خائن همگی از میان طبقات حاکمه بیرون آمدند. صاحبان تراست‌ها و کارتلها که در غنیمت عظیم خانواده غارتگران بین‌المللی شریکند همه جاترچیج دادند که باوضع موجود بسازند تا منافع خود را از پیش ببرند. غلامان پول، پولی که خود بیوطن است، تنها بیوطن‌ها هستند. سوداگران که جان آنها بکالای آنها بسته است و از دنیا بکالای خود بهر شهر و دیاری میروند، ارزش کشورها برای آنها باندازه رونق تجارت آنها مربوط است. وطن آنها مصر و عراق و شام نیست، شهر بی‌نامی است که در آنجا سود بیشتر و کوشش کمتر است. بی‌وطنی خاص این طایفه چپاولگر است که دم از بیطرفی در سیاست (Apolitisme) میزنند و حال آنکه سیاست آنها سیاست شوم حفظ قدرت تا مه دلار و لیره است. خود همین ادعای بیطرفی در سیاست ادعائی است ضد میهن پرستی زیرا میهن پرستی از دخالت فعال در سیاست جدا نیست، میهن پرست طرف و هدف دارد، نمیتواند نسبت بچریانات سیاسی لاقید بماند و این طرف و هدف نیز تنها یکی است: در طرف توده زحمتکش و برای نجات و سعادت توده زحمتکش. قیام مردم اندونزی، ویت نام، مالزی، برمه، هند، فلسطین، یونان در راه تأمین استقلال و آزادی خود نه تنها از طرف بورژوازی و فتودالیسم محلی تقویت نمیشود بلکه مورد بغض آنهاست. همه جا بورژوازی و فتودالیسم بخدمت امپریالیسم ایستاده و در کوفتن تخماق اختناق بر تارک توده‌های ملت باجلادان امپریالیست همکار و شریک است. طبقه حاکمه ایران که عروسکی در دست سیاستهای امریکائی و انگلیسی است بارها لاقیدی خود را نسبت بمنافع اکثریت ملت نشان داده است روش کنونی اش چپاول بیدریغ از ملتی گدا و فرار بیشرمانه بکشورهای ماوراء اقیانوس، روشی که دیگر عمومیت یافته دلیل روشنی است بر بیوطنی آنها. همین بیوطنان، میهن پرستانی را که بخاطر ایده آل خود، بخاطر نجات ملت خود بر بالای دار رقصیدند، مزدور و وطن فروش میخوانند؛

همچنین باید شیوه تفکر جهانی را بایک نوع انسان پرستی صوفیانه (Humanitarisme) آنطور که مثلا لئون تولستوی توصیه میکرد اشباه نکرد برای ما انسانیت مفهوم واحدی نیست. ما مبارزه طبقاتی،

کینه طبقاتی را نفی نمیکنیم. ما با جنگهای عادلانه یعنی جنگ بسود موکراسی و توده‌های زحمتکش موافقیم و آنرا نفی نمیکنیم. انسان پرستی صوفیانه همه انسانها را در خور علاقه و محبت میداند و از هر گونه ستیزه و پیکاری بیزار است. مانند سعدی که میگوید.

«بردی که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین»
چنین نیست. گاه همین انسان پرستی صوفیانه با همه ظاهر نرم و ملایم آن، حربه‌ای در دست امپریالیسم خونخوار قرار میگیرد هدف اینست که کین طبقاتی که محرک تحول اجتماع است از میان برود و در موقعی که نبرد ملتها برای رهائی خود در حال اوج است، در اراده آنها ضعف و فتوری ایجاد شود. شیوه تفکر جهانی معتقد است که نه تنها در جنبه میهنی بلکه باید در جنبه جهانی نیز بر ضد درندگان امپریالیست و اسیر کنندگان ملتها بسختی مبارزه کرد. ترحم بآنها ترحم بر پلنگ تیز دندان است. مراعات اصول انسان پرستی درباره آنها، آزاد گزاردن دزد در دزدی و آدمکش در آدمکشی است. این بشر دوستی منطقی ناشی از ضعف و ترسوئی نیست. ناشی از علاقه واقعی بآن انسانی است که گنجینه مادی و معنوی را بوجود آورده نه آن انسانی که این گنجینه را بقتضای هوسهای انفرادی خود بتاراج میبرد. در نظر ما میهن پرستی از مبارزه بسود توده زحمتکش ملت جدا نیست.

نمیتوان وطن را از هموطن جدا و مجزا کرد. وطن خوشبخت بدون هموطن خوشبخت امکان ندارد. هموطن خوشبخت تنها زمانی تحقق مییابد که کوشندگان جامعه، مولدین ثروت مادی و معنوی بشر ارزش خود را بدست آورند و از قیود پید او ناپیدائی که روح و جسم آنها را دربند کشیده خلاص شوند. تنها در کشوری که کارگران و دهقانان و روشن فکران و صناعت پیشگان آن از بردگی بیرون آیند و کار آنها بیکاری رنج آوری نباشد بلکه به خلاقیت آگاهانه‌ای بدل گردد، ملت سعادت مند و میهن خوشبخت بوجود می‌آید. چگونه میتوان بیطرفهای سیاسی، آنها را که بسود ملت قدم برنمیدارند، آنها را که از یک برنامه عملی و روشن برای نجات توده مردم پیروی نمیکنند، آنها را که بتوده مردم بی‌اعتناء هستند، وطن پرست دانست مگر وطن پرستی یعنی ادعای وطن پرستی. مگر وطن پرستی یعنی تکرار کلمات

مشعشع درباره وطن و ابراز علاقه خشک و خالی بسعادت وطن و نشخوار کلیات مبهم و غیر مفهومی و نامعقولی در این باره ؛ مگر هر کس ایران ایران گفت و از شنیدن اسم ایران غش کرد و اشک ریخت و مرتعش شد ، میهن پرست است ؛ در نزد ممالک عمل بالاترین ملاکها است . آن هم عمل بسودا کثرت توده مردم . اینکار تنها از راه متشکل کردن توده مردم ، بیدار کردن آنها ، آگاه کردن آنها بمنافع خود ، مجهز ساختن آنها بیک جهان بینی منطقی ، رهبری آنها بسوی یک مبارزه قطعی و آشتی ناپذیر ، عملی میشود آن کسی که در چنین اقدام مقدسی شریک نباشد میهنپرست نیست و دعوی او را بهیچوجه نمیتوان خرید .

همچنین در نظر ما میهن پرستی از مبارزه شدید با امپریالیسم جدا نیست . اگر درست است که امپریالیسم کاری جز اسیر ساختن ملل و پامال کردن منافع ملی آنها ندارد پس چگونه میتواند با آزادی ملت و منافع آن علاقه داشت ولی با امپریالیسم مبارزه نکرد . چه کسی نمیداند که یکی از منابع واقعی بدبختی ملت ایران در سیاستهای خانمان بر انداز امپریالیستی است ؛ چه کسی نمیداند که بدون شکست سیاست امپریالیستی در ایران رهائی ملت ماروای بیشتری است ؛ چه کسی نمیداند که بزرگترین سد راه پیشرفت و سعادت ملت ، سیاستهای پلید امپریالیستی است ؛ آیا میتوان میهنپرست بود و نسبت باین مبارزه لاقیدماند ؛ نه تنها نمیتوان باین مبارزه در مقیاس ایران لاقید ماند ، بلکه در مقیاس جهانی نیز نمیتوان بی توجه بود . میهنپرست ایرانی وقتی موفقیت مبارزه ملت های خاور دور را بر ضد امپریالیسم انگلیس و آمریکا و فرانسه میشنود از شوق و سرور سرشار میشود زیرا در هر جا که زنجیر اسارت جهان خواران بگسلد ملتها یک گام بزرگ بطرف رهائی خود برمیدارند . مبارزه میهنپرست ایرانی بر ضد امپریالیسم از میهن پرستان و دمکراتهای سراسر جهان جدا نیست . اینجاست آن منبع علاقه میهنپرست ایرانی نسبت بمبارزه اردو گاه دمکراسی و ضد امپریالیستی جهان . در نظر ما بیگانه بیگانه نیست . بیگانه امپریالیست با بیگانه ضد امپریالیست فرق دارد . در نظر ما میهن پرستی طرد عمومی و کلی « بیگانگان » نیست بلکه مبارزه بر ضد بیگانگان متجاوز و ستمگر در کنار بیگانگان ستمکش و آزادی دوست

در یک مقیاس بین المللی است . آیا میتوان میهن پرست بود و نسبت به این مبارزه عظیم جهانی بیقیدی نشان داد اگر چنین بیقیدی وجود داشته باشد میهن پرستی ما وجود واقعی خود را از دست میدهد . مبارزه ما بر ضد امپریالیسم سست و بی بنیان میشود . چنین پراکندگی در صفوف مبارزین ملی کلیه کشورهای جهان تنها بسود امپریالیسم و غارتگران داخلی هر کشور است . اینست مفهوم واقعی منطقی و عمیق میهن پرستی ؛ مفهومی که نهضت های زحمتکشان جهان آن را بوجود آورده و صحت آنرا با درخشندگی تام و تمام به اثبات رسانده اند . تردیدی نیست که درک این مفهوم برای هر کس که در غارت ملتها سودی دارد دشوار است . شیوه آنها در باطن بیوطنی و در ظاهر ملت پرستی متعصبانه است . شیوه آنها خیانت بمیهن ولی ادعای پر عرض و طول در باره میهن پرستی است . چنین کسانی حق دارند که ما را میهن پرست ندانند زیرا میهن پرستی اصیل و واقعی ما درست نقطه مقابل « میهن پرستی » تصنعی و لفظی آنهاست . بعد از این همه تجارب تاریخی راجع به میهن پرستی توده ها و بیوطنی و میهن فروشی ستمگران جامعه ، درک حقایق فوق برای کسانی که مستعد درک آن هستند بسی سهل است .

دمکراسی

کسانی که حقوق اکثریت جامعه را غصب کرده اند، در صحنه اجتماع مانند گناهکاران شرمنده‌ای ظاهر نمی‌شوند، بلکه آنها چیزی هم از توده غارت شده، از قربانیان خود طلبکارند. غفلت توده‌ها بآنها فرصت داده است که تسلط خونین و سیاه خود را ادامه دهند و در این حکومت خود سرانه ممتد، بتدریج نه فقط تبه‌کارانه بودن اعمال خود را در طاق‌نسیان بگذارند، بلکه دعاوی تازه‌ئی هم پیدا کنند. بهمین مناسبت غاصبین و غارتگران با گستاخی هر چه تمامتر رژیم خود را عادلانه میخوانند، دم از میهن پرستی میزنند، خود را عناصر دمکرات جلوه میدهند و توده مردم و آنها را که در راه توده‌ها پیکار میکنند، بیگانه دوست، آشوبگر و موجد استبداد و اختناق می‌شمرند. هیچ چیز از دعوی دمکراسی انحصار طلبان و صاحبان تراست‌ها و کارتلها، که در نتیجه بازبهای سوداگران و سودجویان آنان در عرض کمتر از نیم قرن سراسر جهان دوبار در چشمه خون غوطه زد و در نوع انسانی بغیر از اقلیتی فوق العاده ناچیز، اکثریت شکننده در تارهای عنکبوتی سیاستهای مالی آنان اسیر و بصورت غلامان درآمده‌اند، مضحک تر نیست. پرورندگان فاشیسم، افروزدگان نائره جنک، سیاه کشان، مخترعان تئوری‌های نژادی، موجدین کشتار یهود، برده‌کنندگان ملت‌های آزاد، غارتگران ثروتهای ملی، حامیان طبقات جنایتکار حاکمه اسیرکنندگان ملت عظیم هند، زبون‌کنندگان توده وسیع چین، اینها هستند مدعیان دمکراسی. غولهایی که از خون ملت‌ها سر مست هستند، مغناطیس‌های عظیم مالی و الاستریت، کسانی که قانون تافت-هارتلی و قانون موندت را تصویب کرده‌اند و اجراء مینمایند، کسانی که تحت

دمکراسی

عنوان «فعالیت ضد آمریکائی» چیزی بشومی وزشتی «تفتیش عقاید» در قرن اتم راه می‌اندازند، آنها را که هنوز جهان از حمام خون بیرون نیامده، او را بجانب حمام خون دیگری سوق میدهند، آنها را که در طنین دلارها غارتگران و تبهکاران را روی اجساد ملت‌ها برقص درآورده‌اند، نوازش کنندگان رژیم فرانکوها، سالازارها، پرونها، و توطئه‌چیان پست برضد امنیت و آزادی ملت‌ها خود را قهرمانان دمکراسی میخوانند.

سر نوشت لفظ دمکراسی نیز مانند سر نوشت لفظ میهن پرستی رقت انگیز است. اینهم تقاب زربینی است که هر ابلیس کریه‌ی برچهره زده و از بی خبریها و نادانیها برای جا زدن و قالب کردن سوء استفاده میکند. نه تنها خود استفاده میکند بلکه بآسانی و با خونسردی بروان-های شهیدان راه مبارزه برضد فاشیسم و پهلوانان نهضت خلق و حامیان علم و ترقی خطاب مینماید و آنها را طرفدار دیکتاتوری و «توتالیتر» می‌نامد.

در کشور ما هم این ادعای دمکراسی از جانب غارتگران هستی ملت و این ایراد بهتان استبداد طلبی بمبارزان راه آزادی ملت رسوخ یافته است. هیچ چیز از دمکرات بودن قوودالهای قرون وسطائی ایران که انسان‌ها را برای تخم مرغی در زیر چوب میکشند، محتکرینی که مانند وامبیرهای مهیب آخرین قطرات خون اجساد نیمه مرده توده‌ها را می‌مکند، دولتیانی که تمام عمر به نقض حقوق مردم و بی‌اعتنائی بآنها عادت کرده‌اند، جوجه فاشیستهای ایرانی که برای پیروزی هیتلر نذر میکرده‌اند و شمع روشن مینموده‌اند، خنده‌آورتر نیست. اگر در برخی از کشورهای سرمایه داری که در آنها ظواهر مختصری از یک نوع دمکراسی قضائی و سیاسی گاه گاه دیده میشود و طبقه حاکمه آنها بحساب نیت و عقاید خود میگذارد و تظاهر به دمکراسی میکند، این نوع دروغها میدانی برای نفوذ بیابد، در کشور ما که طبقه حاکمه از هیچ دژخیم صفتی خودداری نورزیده است، چنین ادعاهائی باعث رسوائی بیشتر مدعیان است. برای آنکه مسئله عمیقاً روشن شود بایستی آنها بدرستی تحلیل کرد: تحلیل موضوع دمکراسی دامنه وسیعی دارد. مسائل مربوط با آزادی، مساوات و حقوق مردم ناچار در این بحث

وارد میشود. باید به تئوری مجعول «دمکراسی غربی و شرقی» پاسخ داد. باید موضوع آزادی افراد و ارزش شخصی را که اینهمه درباره آن جنجال میکنند مطالعه نمود. خلاصه میدان سخن بسیار وسیع است و هر قسمتی از آن خود موضوع شایسته‌ای برای بحث جداگانه است. عجلاناً فهرست وارد این مسائل ورود میکنیم تا مفهومی از معنای واقعی دمکراسی بدست بیاید.



دمکراسی چیست؟ مفهوم دمکراسی که از دو لفظ یونانی *Demos* (به معنای مردم) و *Kratos* (به معنی حکومت کردن) می‌آید، بطور ساده یعنی حکومت مردم. این مفهوم، مانند کلیه مفاهیم سرگذشتی تاریخی دارد و در دورانی‌های گوناگون تمدن بشری، استنباطی که از آن میشده است، استنباطی خاص آن دوران بوده آنچه که یونانیان باستان دمکراسی می‌نامیدند، با آنچه که در رژیم سرمایه داری دمکراسی نامیده میشود و آنچه که دمکراسی سوسیالیستی و توده‌ای عنوان شده باهم تفاوت دارند. این مفهومیها بیش از آنکه تمیض یکدیگر باشند، یکدیگر را در مسیر تاریخ تکمیل کرده‌اند. در تاریخ‌ها غالباً می‌خوانید که یونان با رژیم دمکراسی اداره میشده؛ اگر بخواهیم این دمکراسی را از روی سخنانی که پریکل (۱) بمناسبت درگذشت توسیدید (۲) بیان داشته و در آن با فصاحت از آزادی و مساوات در میهن خود، آتن دم زده است بشناسیم، منظره یک رژیم عادلانه‌ای در نظر تان نقش می‌بندد. ولی حقیقت غیر از آنست. حق مشورت و شرکت در تصمیمات حکومت برای «ملت» وجود داشت ولی معنای ملت بعد اعلی محصور و محدود بود. لفظ ملت تنها بجماعت قلیل صاحب امتیازان اطلاق میشد و توده کثیر غلامان اصولاً در شمار ملت نبود. ملاحظه کنید ایدئولوگ شهیر این ایام، ارسطو، با همه آن جامعیت فکر چه می‌گوید:

«انواع پست انسانی طبعاً غلامند و برای آنها همچنان که برای تمام موجودات پست مقرر شده، همان بهتر که در زیر فرمان اربابی باشند زیرا

شخصی طبیعتاً غلام است که بتواند در ملکیت دیگری باشد و در واقع نیز هست و تنها دارای شعور کافی برای فهمیدن است نه برای تعقل و تفکر کردن، جانوران پست‌تر حتی آفتدر شعور هم ندارند تا بفهمند، بلکه فقط تابع غرائز خود هستند و در حقیقت بکار بردن غلامان و چارپایان اهلی چندان تفاوتی ندارد: از کار بدنی غلامان و چارپایان خدمتی که برای زندگی لازم حاصل میگردد» (۱)

وضع طوری بود که ذکر این جملات شرم‌آور باسانی و حتی بعنوان فلسفه و سیاست ممکن بود. با این ترتیب چیزی را که اشراف آتن «دمکراسی» مینامیدند در واقع حکومت جمعی از عناصر ممتاز بود و باید آنرا «الیکارشی (۲)» نامید.

این «دمکراسی» اشرافی بزودی به تبهکارانه‌ترین روشهای حکومت، یک نوع حکومت توسعه طلبی و جهان‌خواهی رومیان مبدل شد نه فقط حق غلامان، بلکه حقوق پلب‌ها که مردمی آزاد بودند ضایع و پامال گردید.

در قرون وسطی پاپها و فئودالهای دست‌نشانده آنها بعنوان مذهب هر گونه حریت فکر را از میان بردند. بورژوازی، در آغاز پیدایش خود خواستار کاستن قدرت اشراف و امیران و کسب امتیازات سیاسی و تحصیل امنیت قضائی بود، زیرا بدون آنها توسعه صنایع و تجارت امکان نداشت. بورژوازی لیبرال (آزادخواه) در انگلستان و آمریکا و فرانسه بتدریج قدرت را در دست گرفت.

مسئله مساوات و آزادی و حقوق طبیعی بشر در دوران مبارزه بورژوازی برضد فئودالیسم شدیداً مطرح شد. بورژوازی دعوی داشت که میتواند برطبق حقوق طبیعی بشر حکومتی ایجاد کند که در آن سه اصل سعادت و برابری و آزادی برای همه افراد ملت تأمین گردد. لیبرال‌ها نیز در شدید خود را برضد خودکامی شاهان و سلاطین آغاز کردند. میتوان طرز تفکر این شاهان مستبد را در این بیانات لومنی پانزدهم که در سوم مارس ۱۷۶۶ در پارلمان پاریس ابراز داشته است خلاصه کرد:

«تنها در شخص من است که اقتدار مطلق جای گزین شده . قدرت قضائی بطور مستقل وبدون شرکت دیگری بمن تعلق دارد نظام اجتماعی از وجود من فیضان میکند ، من نگهبان وحافظ مطلق هستم . ملت من با من یکی است ، حقوق و منافع ملت که گستاخانه آنرا پیکری مجزا از سلطنت می‌شمارند ، با حقوق و منافع من لزوماً متحد است و تنها در دستهای من قرار دارد .»

اگرچه چنین الحان مغرور و چنین دعاوی جسورانه بی هنوز از جانب دیکتاتورها و مستبدین تکرار میشود ولی باز این جملات مبین خوبی از طرز تفکر سلاطینی است که لیبرالهای قرن هفدهم و هیجدهم بصد آنها قیام کردند . بورژوازی در آغاز وعده‌های بسیار داد . اسنادی که در این زمینه وجود دارد ، مانند تصمصیم نامه مجلس عوام انگلستان (۱) (۶ ژانویه ۱۶۴۹) و اعلامیه استقلال امریکا (۲) (۴ ژوئیه ۱۷۷۶) و اعلامیه حقوق انسان و افراد ملت مصوب مجمع ملی فرانسه (۳) (اوت ۱۷۸۹) از جملاتی در باره مساوات حقوق انسان و اینکه هر قدرتی ناشی از ملت است و افراد بشر دارای حقوق غیر قابل سلب هستند و عبادات مبهمی در باره آزادی و برابری و سعادت ، انباشته است . این اعلامیه‌ها نشان نمیدهد که کدام يك از طبقات ملت باید قدرت را در دست داشته باشد و حقوق این طبقات بچه نحو تضمین میشود ، ولی در عمل معلوم شد که قدرت از اشراف و نجباء به بورژوازی منتقل میگردد و اگر حقوقی نیز تأمین شود ، حقوق غیر انسانی این طبقه است . غاصبین جدیدی جای غاصبین قدیم را گرفتند و روشهای جدید استثمار و قهر جانشین روشهای قدیم شد . بورژوازی در آغاز برخی از حقوق دمکراتیک را در حدود برخی آزادیهای قضائی و سیاسی کم و یا بیش و گاه بگام مراعات میکرد . این نیز ناشی از طبیعت اقتصادی بورژوازی در آغاز ظهور آن بود . این طبقه در دوران اولین

- 1) Resolution of The house of cummon
- 2) American declaration of Independance
- 3) Déclaration des droits del'homme et de -
citoyen

پیدایش خود با تکامل ماشین و ترقی نیروهای تولید اجتماع مخالفتی نداشت . این طبقه در این دوران مترقی بود .

لذا آنچه را که بطور قانونی De Jure پذیرفته بود گاه نیز در عمل De Facto اجرا میکرد ، ولی این وضع تا زمانی ادامه داشت که تضادهای شدید در سیستم اقتصادی بورژوازی بروز نکرده بود . بورژوازی لیبرال و مترقی بکاپیتالیسم انحصاری مبدل شد . الیکارشی مالی جای دمکراسی بورژوازی را گرفت .

حکومت پول (۱) مطلقاً جانشین «حکومت قانون» شد ، دمکراسی بورژوازی به «دمکراسی گاوصندوقها» مبدل گردید . آزادی انتخابات و مطبوعات و بیان و اجتماعات عملاً ب سرمایه داران اختصاص یافت و دمکراسی بورژوازی دچار شدیدترین انحطاطها شد .

بیجهت نیست که جمهوری وایمار (۲) در آلمان که سرمایه داری آنرا نمونه کاملی از دمکراسی خود میدانست با يك کودتای سهل و ساده رژیم حیوانی و خونخوار هیتلر بدل شد و جمهوری سوم فرانسه که باز بعنوان کاملترین نمونه دمکراسی بورژوا و بخود میباید در عرض هیجده روز از ارتش مهاجم هیتلر شکست خورد و بصورت رژیم منغور و شوم پتن-لاوال مسخ گردید . این ناپایداری و قابلیت سریع تبدیل دمکراسی بورژوا بفاشیسم نشانه انحطاط وضع بنیاد اقتصادی و اجتماعی آن است . سرمایه داری بجای آزادی يك نوع بردگی جدید ، بردگی در مقابل دلار و لیره را با خود همراه آورد . بجای مساوات ، اختلاف موخس طبقاتی ، امتیازات شوم طبقه حاکمه و محرومیت جانگداز محرومین ، بجای سعادت ، جنک ، بحران ، بیکاری ، اضطراب ، یأس و نومیدی . بورژواها بعنوان طبقه حاکمه در فساد خود غرق شدند و براتب از طبقه‌ای که جانشین آن گردیدند در سلب حقوق بشری جلوتر رفتند . جنایات سرمایه داران قرن ما از مظالم فرعونها و قیصرها و امیران و سلاطین در گذشته و شیوه‌های جدید شکنجه براتب از شیوه‌های کهن سهمگین تر است .

- 1) Ploutocratie
- 2) Weimar

مونوپولیست‌های آمریکائی دم از دمکراسی میزنند. آنها دمکراسی خود را با آزادی بیان و اجتماع و انتخابات و مطبوعات و وجود حریت فردی توصیف میکنند. دروغهایی از این هنکفت‌تر نمیتوان گفت. در کشوری که همه چیز در دست «قدرت‌های خصوصی» است نمیتوان تصور کرد که دمکراسی وجود دارد. رئیس جمهوری قید ممالک متحده فرانکلین روزولت صریحاً میگوید:

« اولین حقیقت آنستکه آزادیهای دمکراسی ، اگر ملت رشد و نمو قدرتهای خصوصی را تا آنجا متحمل شود که این قدرتها از قدرت يك دولت دمکراتيك نیرومندتر گردد ، مصون و محروس نخواهد ماند . این وضع در واقع و بالذاته همان فاشیسم است ، بدین معنی که افراد یا دسته‌ئی از افراد یا يك قدرت خصوصی کنترل کننده دیگری ، دولت را در دست داشته باشد. در کشور ما امروز تمرکزی از قدرت خصوصی که نظیر آن در تاریخ سابقه ندارد در حال رشد و نمو است .»

در کتاب جرج سلدز موسوم به «یکهزار آمریکائی (۱)» ماهیت این « دمکراسی » فاش شده است. سلدز در کتاب خود نشان میدهد که چگونه مونوپولهای آمریکائی که حاکمیت علی الاطلاق خود را در تمام شئون زندگی آمریکائی ، به مقتضای منافع سوداگران خود مستقر ساخته‌اند ، اسرار این حاکمیت را مانند کهنه مصری حفظ میکنند . ویلیام الن وایت یکی از روزنامه نگاران معروف آمریکائی این انحصار طلبان را « خزندگان عهد سیلورین » مینامد . او مینویسد : « آنها ما را بیاد اژدهاهای دوران نوین میاندازند ، با آنکه چنین بنظر میرسد که همه اژدهاها از میان رفته‌اند » سلدز در کتاب خود آنها را با ذکر میزان سرمایه هایشان نام میبرد : خانواده‌های «فورد» «دوپن دو نور» ، «روکفلر» ، «مک کورمیک» ، «ملون» ، «دبوك» ، «پیو» ، «پیت کرن» ، «کلارك» «رینالدز (۲)»

1) George Seldes : One Thousand Americaus : Boni and Gear Newyork

2) Dupont , Ford, Mc Cormick, Rockefeller, Pew, Mellon, Raynolds, Pitcairn .

و غیره که ثروت عمده آمریکا در دستشان متمرکز است . مورگان بر رأس همه قرارداد دارد . موسسه مورگان باتفاق یکی از بانکها موسوم به «فرست نشنل» بر ۴۱ کورپوراسیون (از مجموع ۲۰۰ کورپوراسیون میلیاردرها که مبلغ کل سرمایه اشان ۳۰ میلیارد دلار است) نظارت دارد . از آن قبیل است تراست فولاد جنرال الکتریک ، فیلیپس ، دوج ، کمپانی تلگراف و تلفن آمریکا .

را کفلر جای سوم را اشغال میکند و ۶/۵ میلیارد سرمایه دارد . کورپوراسیونهای نفت متعلق باوست . ملون دارای ۵ میلیارد سرمایه است . آنها با ایجاد « اتحادیه ملی صاحبان صنایع » (۱) که ستاد کل ارتجاع امریکاست ۱۶ هزار کارفرما را متحد ساخته‌اند . این ۱۶ هزار کارفرما را ۲۰۷ شرکت متحد میکند و این ۲۰۷ شرکت در تحت نظارت ۱۲ کورپوراسیون میلیاردرهاست . دوازده کورپوراسیون نامبرده نبض حیات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و ایده تلوژیک آمریکا را در دست دارند . سیاست آمریکا دیکته آنهاست . عمال آنها که عنوان « لویست » یا چاکران سرسرا بآنان داده شده در دولت و در گنجره نیات آنها را پیش میبرند .

اسناد غیر قابل تردیدی رابطه آنها را با جنگ افروزان آلمانی و ژاپنی اثبات میکند . با اطلاع دریا سالاری بریتانیا آنها از طریق دانمارک بآلمان اسلحه حمل میکرده‌اند . باتراست معروف آلمانی « ایک فاربن ایندوستری » روابط صمیمانه و قراردادهای جنتلمنی داشتند . امپریالیسم آلمان پس از مغلوبیت در نخستین جنگ جهانی با کمک آنها پیافاست . خانواده دوپن دو نور از طریق کارچاق کنی هوور رئیس جمهور اسبق ممالک متحده در این میانه نقش بزرگی بازی میکرد و در امور خلع سلاح پس از اولین جنگ جهانی خرابکارهای جدی کرد . خانواده دوپن با امپریالیستهای ژاپن نیز کمک رساند . در سال ۱۹۳۲ کنسرن ژاپنی موسوم به میتسوئی مبلغ ۹۰۰ هزار دلار بابت نسخه مواد منفجره بدوین ها پرداخت .

ستاد کل ارتجاع امریکائی یعنی « اتحادیه ملی صاحبان صنایع » که

1) National Industrial Council

ذکر آن گذشت امروز سازمانهای فاشیستی امریکائی از قبیل: «کوکلوکس کلان»، «تیپ سن سباستین»، «پیراهن قره‌ای»، «صلیبون»، «سلحشوران کلمب» و غیره را علناً تقویت میکنند. ۱۲ گروه بزرگ میلیاردرها ۹۰ درصد مطبوعات امریکا را که بالغ بر ۱۰۰ میلیون نسخه مجله و ۵۰ میلیون نسخه روزنامه است تحت کنترل دارند.

پادشاهان مطبوعات مانند «هرست»، «مک کورمیک»، «هووارد»، «پترسون» (۱) برای ارتجاع امریکا افکار عمومی مصنوعی ایجاد میکنند آنها درباره حقایق ریشه‌آور بالا ساکت هستند ولی معمول‌ترین اخبار را بصورت‌های تحریک‌کننده و ماهرانه‌ی پخش مینمایند.

در عرض سی سال اخیر بادوزو کلکهای گوناگون مطبوعات را برده خود ساخته‌اند و مطبوعات مترقی را از میدان بدر کرده‌اند. لامونت (۲) مشاور مسائل اجتماعی در موسسه مورگان این مأموریت را با مهارت انجام داد. بقول سلدز «او در حقیقت هرمدیر روزنامه، هر ژورنالیست، هر نویسنده یا گسرداننده افکار عمومی را که ممکن بود جلب کرد، جلب نمود».

«اتحاد ملی صاحبان صنایع» علنی‌ترین منادیان امپریالیسم را مانند سگهای پاسبانی در پارلمان و دولت بخدمت خود گماشته است. «جیمز فورستال» «فوستردالس»، «کنالی»، «واندنبرگ»، «هور» و دیگران نمایندگان برجسته این گروه هستند. آنها هستند که نقشه مارشال را طرح میکنند آنها هستند که پرچم پوسیده «امریکانیسم» را برپا میدارند و تئوریهای رسوای «آزادی عمل»، «آزادی ابتکار»، «آزادی فردی» را برای حفظ امتیاز فرد (که موجب سلب عمل و ابتکار و شخصیت از اکثریت مردم است) سپری قرار میدهند. هولی‌وود این منبع بزرگ پخش سم امریکانیسم در دست آنهاست و بوسیله آن افیون جدیدی برای تخدیر میلیونها مردم جهان ایجاد کرده‌اند.

کاهنان وال استریت توده مردم امریکا را از اسرار قدرت خود

(1) Patterson, Scripps - Howard, Mac Cormick, Hearst (2) Lamont

بی‌خبر نگاه داشته‌اند و آنها را فریب میدهند که گویا در آن کشور بهشت آزادی فردیست. سلدز در کتاب خود مینویسد (فصل چهارم - صفحه ۳۸): «مردم امریکا دشمنان خود را نمی‌شناسند. آنها از اسامی، آلات و افزار، و تکنیک و قدرت این چند نفر بیخبرند. آنها نمیدانند که منافع نیرو و نور الکتریک متعلق به کیست. با وجودیکه نام این اشخاص در کنگره برده شده، از نقشی که تجارتخانه مرگان در صنایع بازی میکند هنوز بی‌خبرند. آنها از اسامی هشت بانک بزرگی که قسمت عمده امریکار را کنترل میکنند آگاه نیستند، آنها لویستها (از کلمه Lobby یعنی سراسر مشتق شده Lobbyist نام کسانی است که در کنگره امریکا بنام دمکراسی به میلیاردرها خدمت میکنند) را نمی‌شناسند و تا زمانی که آنها نمیدانند و مطبوعات و رادیو و اخبار را که در آنها نام دشمنان امریکار برده شده سانسور میکنند، برای جماعتی از خوانندگان و شنوندگان غیرممکن است که قدمی بحد دشمنان ملت بردارند. این چیزی است بالاتر از یک توطئه سکوت مطبوعات و رادیو و باقی وسائل ارتباط عمومی نه تنها اخبار را سانسور میکنند، بلکه از طرق دیگر امتیازاتی نیز قائل میشوند زیرا در هر مبارزه عملی بین نفع خصوصی و مصلحت عمومی، مطبوعات، بر اثر اعمال نفوذ منفعت پرستانی که امروز وجود دارند، بکمک نفع خصوصی می‌شتابند».

بآهنگ دلارهای آنان همه میرقصند؛ از میلیاریستهای چین تا مونار کو فاشیستهای یونان، از فالانژیستهای اسپانیا تا سیاه‌کشیهای امریکا، از کیشیهای واتیکان تا دیپلماتهای «که دورسه»، از محافظه‌کارهای انگلیسی تا سوسیالیستهای قلابی ساراگات و شوماخرو بلوم. آنها بقدرت سحر انگیز دلار نه فقط بر تارو بود مادیات و معنویات کشور خود مسلط هستند بلکه بر جهان نیز تسلط یافته‌اند. در امریکا تنها ۲۵٪ از شرکتها ۶۶ و ۵٪ تولید صنعتی بقیه ۳۹ میلیارد دلار را کنترل میکنند. حکومت در اینجا مظهر بارز و بی‌غش از حکومت پول یعنی پلوتوکراسی است. اطلاق کلمه دمکراسی بیک چنین حکومتی که در آن اراده توده‌ها نقش ناچیزی هم ندارد کفر محض است. ظواهر برخی آزادیها که باقیمانده مبارزات توده مردم است در دست اینها

وسيله می برای عوام فریبی است. آنها هر وقت لازم بدانند این ظواهر را عوض میکنند زیرا همه سر نخها در دست آنهاست همانطور که مونوپولیستهای آلمان و فرانسه آنها را در عرض چند روز عوض کردند. : باسانی عوض کردن د کور تأثر .

نمونه دیگر ، دمکراسی بورژوازی انگلستان است . در کشور ما کم از «دمکراسی» در این کشور صحبت نمیکنند ، و یا درباره آن قصیده نمی سرایند ؛ داستان هاید پارک و اینکه هر کس در آنجا میتواند حرف خود را بزند بعنوان دلیل قاطع وجود يك آزادی مطلق تکرار میشود . میگویند شاه انگلستان در امور کشور دخالت نمیکنند . اینها دلایل وجود يك دمکراسی ایده آل در این کشور است ؛ ولی نه آزادی سخن در هاید پارک و نه عدم دخالت شاه در امور ، دلیلی بر وجود حکومت اکثریت نیست حتی و از (۱) نویسنده انگلیسی آنچه را که در انگلستان وجود دارد ، نه دمکراسی بلکه الیگارشسی شوم و پلیدی خوانده است .

مضحک تر از همه آنکه در این اواخر انگلستان را يك کشور سوسیالیستی خطاب میکنند . در کشوری که ۶۴ درصد ثروت ملی در دست دو درصد از مردم است چگونه میتوان نام سوسیالیسم را بر زبان آورد . در کشوری که سرموزلی لیدر فاشیستها را پلیس بجان کارگران می اندازد چگونه میتوان از دمکراسی حرف زد . مجلس لردها در انگلستان تصمیمات يك پارلمان غیر دمکراتیک را کنترل میکند . این مجلس از ۲۴ دوک و ۲۸ مارکی و ۱۲۸ کنت و ۷۷ ویکونت و ۴۵۷ باریون و تعدادی از روحانیون درجه اول (بیشاپ و آرج بیشاپ) تشکیل یافته است . شرط انتخاب آنها داشتن خون اریستوکراتیک است و نیمی از آنها بارتان این مقام را اشغال کرده اند . آنجا نیز مطبوعات در اختیار مونوپولیست هائی مانند لرد بیور بروک ولرد - رادرمیر است . و هیئت مدیره امپریالیسم انگلستان ، بصورت اینتلجنت - سرویس امور را بر حسب منافع سرمایه داران میچرخاند . ماهیت دمکراسی انگلستان را از شیوه غارتگرانه این کشور در سیاست جهانی میتوان شناخت .

(1) H . G . Wells : Fate of homo Sapiens

چگونه کسانی که نیمی از مردم جهان را مستقیم و غیر مستقیم برده خود ساخته اند دمکرات محسوب میشوند .

مطالعه دمکراسی بورژوازی بما نشان میدهد که این دمکراسی دچار انحطاط شده و از اصول اولیه خود عدول کرده است . بقول روزنامه مجاری ساباتپ :

«دموکراسی کشورهای متحده امریکا چیزی جز ماسک خندان بر چهره کریه جنایتکار نیست . دموکراسی انگلیس و فرانسه کت و شلووار تاریخی است که در زمان گذشته قهرمانی بورژوازی برجای مانده . اکنون آنها جانیانی از قماشهای مختلف برتن میکنند » (۱)

در کشورهای سرمایه داری ، سرمایه داران از راه رشوه و پول در دولت نفوذ کرده اند و دموکراسی خود را با يك بوروکراسی دشمن ملت آشتی داده اند . در دوران سرمایه داری انحصاری ، دمکراسی بورژوازی بارتجاع مبدل میشود . هنگامیکه بحران عمومی سرمایه داری آغاز میگردد ، سرمایه داران که دستخوش فساد و اضطرابند همه گونه ایده های مترقی را نفی مینمایند و به بدترین روشهای فاشیستی متوسل میشوند . برخی از نوکران سوسیالیست مآب سرمایه داری سعی دارند از «دمکراسی خالص» دم بزنند یعنی دمکراسی محض و مطلق که در وراء طبقات وجود دارد و از لحاظ علو و خلوص خود ، مال طبقه خاصی نیست ، از آن همه است . دعوی دارند که در جوامع طبقاتی يك چنین دمکراسی محض و ماوراء طبقات شدنی است . این دعوی سفسطه ایست برای مخفی نگاه داشتن ماهیت طبقاتی دمکراسی برای جلوه گر ساختن دمکراسی گاو صندوقها بصورت دمکراسی همگانی دمکراسی مطلق .

در واقع چنانکه گفته شد ، دمکراسی یعنی حکومت مردم ، باتحول شرایط اجتماعی تحول می یابد . اینک دمکراسی توده ها جانشین دمکراسی بورژوازی میشود . دمکراسی بورژوازی که دیگر قلب ماهیت کرده و

(۱) به نقل از رساله آکادمیسین میتین موسوم به «دمکراسی بورژوازی و دمکراسی سوسیالیستی»

مزابای نخستین خود را از دست داده و پرده تزویر و فریبی بیش نیست ناچار در مقابل دمکراسی نوین ، دمکراسی توده‌ها مغلوب خواهد شد . این دمکراسی پایه اساسی خود را در برانداختن استثمار و استعمار قرار میدهد . تنها با تأمین يك رهائی اقتصادی ، تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی میسر است . تنها با از میان بردن پلوتوکراسی و الیگارشی مالی ، تأمین يك حکومت واقعی مردم بر مردم امکان پذیر است . تنها با محو امپریالیسم ملت‌ها میتوانند ثروت ملی خود را از تاراج نجات داده استقلال واقعی خود را بچنگ آورند و حقیقه آزاد زندگی کنند .

حقوق دمکراتیکی که انقلاب بورژوازی تأمین آنرا وعده داد، تازه اگر هم تحقق می‌یافت. حقوق محدودی بود . دمکراسی نوین علاوه بر تأمین کامل و بی غل و غش آن حقوق با تأمین حق کار ، حق استراحت ، حق تحصیل حق آزادی از قید استثمار ، حق آزادی از قیود امتیازات نژادی و غیره شخصیت بشری را تثبیت میکند .

نکته مهم در آنست که انسانها همه « فرصت مساوی (۱) » داشته باشند ، در جامعه طبقاتی مقدرات کسی که در خانه دولتمندی متولد میشود با کسیکه در کلبه قبیله قییری بدینا میآید زمین نا آسمان تفاوت دارد . برای اولی جاده ترقی کوبیده است و دومی با هزاران مانع روبروست ، این عدم تساوی فرصت ، که نتیجه وجود امتیازات طبقاتی است از همان آغاز حقوق بشری را معلول و مسلوب میکند . برای بردگان که تنها آرزوی آنها سیر کردن شکم است ، تصور دمکراسی ممکن نیست . مشاهده کتب قانونی که در آنجا عبارات سودمندی نوشته شده گرسنگان را خوشبخت نمیسازد مجوسین زندان قزو استعمار و استثمار تنها زمانی آزاد میشوند که دیوارها را ویران سازند . پیداست که مبارزین راه نجات توده‌ها از قیود اقتصادی، دمکراتهای اصل و سره عصر کنونی هستند . این دمکراتهای کنونی سنت دمکراتهای قرن هیجدهم و نوزدهم را در شرایط کنونی تاریخ تکمیل کرده

(۱) Pritt نماینده مجلس انگلستان آنرا Freedom of opportunity نامیده است

و ادامه میدهند . آنها عصر جدیدی را که عصر دمکراسی مردم ساده، مردم عادی نام دارد باز میکنند و بجای دمکراسی انحطاط یافته بورژوازی دمکراسی سرزنده و خلاق رنجبران را برقرار میسازند .

هر کس حق دارد و می‌تواند از حق خود برای ادای نظریات خویش از طریق مطبوعات استفاده کند و یا نشریه‌ای تازه دایر سازد و افکار خود را پخش نماید و از فضیلت آزادی بیان و آزادی فکر بعد کامل برخوردار گردد. باید کنجکاو بود و دید و واقعاً در پشت نمای مزین و مطالبی دمکراسی بورژوازی چه زباله دانی است و آنجا که مسئله آزادی مطبوعات در میان است حقیقت واقعاً از چه قرار است. ما برای روشن ساختن مسئله، نه از نوشته‌های انتقاد کنندگان رژیم سرمایه‌داری، بلکه از نوشته‌های خود آنها استفاده می‌کنیم: در این اواخر کتب متعددی از جانب ژورنالیست‌های معروف آمریکائی و انگلیسی منتشر شده، کتاب معروف فردیناند لوندبرگ (۱) ژورنالیست آمریکائی موسوم به «شصت خانواده امریکا» (۲) دو فصل طویل را به مسائل مطبوعاتی در امریکا اختصاص داده. جرج سلدز (۳) ژورنالیست مشهور دیگر امریکائی علاوه بر تألیف خاصی راجع به «آزادی مطبوعات» (۴) در اثر مشهور خود موسوم به «یک هزار آمریکائی» (۵) بحث مفصل و مستندی راجع به مطبوعات امریکائی کرده. کتاب سیدنی موزلی (۶) ژورنالیست انگلیسی، کسیکه در نزد پادشاهان مطبوعاتی انگلستان لرد بیوربروک (۷) و لردنرث کلیف (۸) کار کرده است موسوم به «حقایق درباره ژورنالیسم» (۹) اسرار مطبوعات انگلستان را فاش ساخته. این اواخر در انگلستان دو کتاب نشر یافته: یکی «جراید بریتانیا و کسانیکه آنها را کنترل می‌کنند» (۱۰) تألیف لرد کمروز (۱۱) و دیگر «مردم می‌خواهند چگونه مطبوعاتی داشته باشند» (۱۲) تألیف کینگسلی مارتین (۱۳) مدیر مجله هفتگی معروف «نیوستیتسمن اند نیشن» (۱۴)

- (1) Ferdinand Luudberg (2) America's Sixty-Families (3) George Seldes (4) Freedom of the Press (5) One Thousand Americans (6) Sydney Mosely (7) Lord Beaver brook (8) Lord Northcliff (9) The Truth About Journalism (10) British Newspapers and their Controller (11) Lord Camrose (12) The Press the Public Wants (13) Kingsly Martin (14) New Stateman and Nation

آزادی مطبوعات

مطبوعات در عصر ما نقش فوق‌العاده حساس و بزرگی را در جامعه ایفاء می‌کنند. اهمیت نقش مطبوعات از این جهت است که در افکار عمومی مؤثرند و اگر در واقع با منویات و مطالبات توده مردم همراه باشند، تا حدودی خلاق افکار عمومی و ره‌نما و پرورنده آن هستند. مطبوعات حربه نیرومندی است که امتیاز طلبان جامعه سعی دارند آنرا با انحصار خود در آورند و بوسیله آن نیروهای مترقی را از صحنه تاریخ بدر کنند و توده‌ها را در اندیشه‌های تاریک و مبهم نگاه دارند. بهمین جهت بحث درباره وظیفه مطبوعات، حدود آزادی آنها، اندازه مسئولیتشان، کیفیت کنترل دمکراتیک مطبوعات، بحث سودمند و لازمی است. سرمایه‌داری که در برابر روشن شدن حقایق اساس کار خود را از ناچاری بر سفسطه و منطقه گذاشته می‌خواهد چنین جلوه گر سازد که گویا تنها در دستگاه پوسیده اجتماعی او، آزادی مطبوعات تأمین شده است و برعکس هر جا که زمام کار بدست اکثریت توده مردم باشد، آنجا سانسور مطبوعاتی حکم فرماست؛ نزد سرمایه‌داران مفاهیم کلمات بر حسب متر منافع خصوصی تغییر می‌کند و بهمین جهت در این جملات هر جا که صحبت از آزادی مطبوعات است یعنی آزادی مطبوعات سرمایه‌داری برای اغوا و فریب و پخش دروغ و منحرف کردن نظر ها و هر جا که لفظ سانسور مطبوعاتی بمیان می‌آید منظور جلوگیری از نظریات مضر، نفاق افکن، جنک طلبانه و سودجویانه اقلیت از جانب اکثریت مطلق جامعه است. کشورهای سرمایه‌داری راجع به آزادی مطبوعات در کشور خود کف بر لب می‌آورند، آنرا یکی از مزایای دمکراسی بورژوازی خود میدانند. چنین جلوه می‌دهند که گویا در کشورهای که سیستم اقتصاد سرمایه‌داری در آن حکم فرماست،

لرد کمرو ز علی رغم خود که میخواست کتابی درمیدیعه جراید انگلیسی بنویسد با افساء حقایق آنها را رسوا ساخته و کینگسلی مارتین بوجه منطقی و روشنی مطلب را مطرح میکند و پس از بر ملا ساختن افتضاح مطبوعات انگلستان راه حلی که بنظرش میرسد نشان میدهد. جالب توجه است که مارتین وضع مطبوعات چکسلواکی نوین را وضعی شایان دمکراسی و درخور ملت انگلیس میدانند.

حقایق که مؤلفین متعدد نامبرده در فوق بما نشان میدهند ثابت میکند که بغیر از یک جزء بسیار ناچیز تقریباً تمام مطبوعات در امریکا و انگلستان بوسیله چند انحصارچی مطبوعات، متعلق به سلسله‌های طلائی میلیاردرها و لردها کنترل میشود و این کنترل البته بمقتضای منافع سوداگرانه این سلسله‌های طلائی بعمل میآید هدف این مطبوعات تنها ساختن افکار عمومی مصنوعی، تحمیل مردم و برانگیختن آنها بر طبق مقاصد خود پسندانه صاحب امتیازان است.

فردیناند لوندرک در کتاب «شخصت خانواده امریکائی» مینویسد:
 «ژورنالیزم در ممالک متحده از صدر تا ذیل امری خصوص و شخصی است. خانواده‌های ثروتمند آنرا می‌خرند و برایش پول می‌پردازند. در ژورنالیزم امریکائی زمان ما از بد و نیک چیزی نیست که از منافع سلسله‌های ثروتمندان امریکائی ناشی نشود اربابان مطبوعات امریکارا باید در زمره خانواده‌های مولتی میلیونر جستجو کرد» (قسمت هفتم - صفحه ۲۴۴)
 در جای دیگر:

«مطبوعات امریکا... تحت کنترل متمولترین خانواده‌های مربوط ب سرمایه‌داری مالی امریکا است. نباید تصور کرد که در اثر بهای اعلانات یا شیوه تفکر سرمایه‌داری که ناشی از دستگاه اجتماعی موجود است، این مطبوعات تحت نفوذ درآمده‌اند، بلکه مستقیماً سایه کسانی هستند که بزرگترین سودها را از قبل جامعه بکف می‌آورند. سرمایه‌های بزرگی برای اداره این مطبوعات گذاشته شده و دائماً خواه نفع بکنند یا نکنند گرم انتشارند، تنها برای آنکه به هدف خاصی کمک کنند» (همان فصل - صفحه ۲۸۵)
 باز هم کمی دورتر:

«مسئله آزادی مطبوعات در ممالک متحده فقط يك مسئله نظری و کمی هم شوخی است و آن در واقع عبارت است از حق مختصر و ناچیز گروه کوچکی از ناخشنودان برای نشر جراید و مطبوعاتی باینراژ کم و خوانندگان بسیار محدود. هرگاه نشریه محتوی نظریاتی باشد که گروه ثروتمندان بزرگ را خوشایند نیست و این نشریه بتواند تیراژ و توزیع خود را توسعه دهد، چنانکه برای برخی ممکن شده، ثروتمندان از میدان بیرونش میکنند، همانطور که، قبل از نخستین جنگ جهانیگیر، با آن مطبوعاتی که رسوائیهایشان را علنی میساخت (۱) کردند.»

و نیز

«بکار بردن فوت و فن ظریف ژورنالیزتی بوسیله مطبوعات پلوتوکراتیک بمنظور مخفی نگاهداشتن مسائلی که مورد توجه کامل عامه است، هنگامیکه دیگر حذف و سانسور کامل این اطلاعات مصلحت نیست امری متداول است. این تکنیک را بخصوص در مورد قضایا مربوط بکارگران ممارست میکنند» (همان فصل - صفحه ۱۹۶)

چنین است بیانات آشکار يك ژورنالیزت معروف امریکائی در اثری که نیویورک هرالد تریبون آنرا «تالیف واقعاً مهمی برای فهم اوضاع عصر ما» میدانند. این شخص توضیح میدهد که گاه دروغ مطبوعات پلوتوکراتیک در اثر بی‌نظمی کار اربابها فاش میشود. مثلاً اعتصابی در شیکاگو در سال ۱۹۳۷ رخ داد و در حین اعتصاب چندتن از کارگران بر اثر تیراندازی کشته شدند؛ جراید چنین جلوه گر ساختند که هجومی از طرف کارگران رخ داده و پلیس مجبور به تیراندازی شد ولی فیلمی که از این واقعه گرفته شده بود پته دروغ گوینان را روی آب انداخت و معلوم شد که پلیس بدون هیچگونه علت معقولی به نمایش دهندگان آرام و مسالمت‌جو تیراندازی کرد. جرج سلدرز مؤلف «یک هزار امریکائی» برای ما حقایق شگفتی را روشن میکند. او دوران کنونی فعالیت مطبوعاتی را در امریکای مونوپولیست عصر فحشاء روزنامه نگاران میدانند.

«اتحادیه ملی صنایع NAM (۲) که تحت کنترل دوازده خانواده

1) Muck - raking press

2) National Association of Manufactures

امریکائی ريك وریشه اجتماع امروزی امریکا را در دست دارد؛ ضمناً ناظر و کنترل کننده دو اتحادیه معروف خبرگزاری و مطبوعات موسوم به «یونایتد پرس» و «آسوشیتد پرس» میباشد. آسوشیتد پرس متعلق به مک کورمیک پادشاه ماشینهای کشاورزی، یونایتد پرس متعلق به هوار دو اینتر نیشنال نیوز سرویس از آن ویلیام رندلف مرست است تقریباً کلیه جراید مجلات امریکائی متعلق به هوار و هرست و مک کورمیک و پترسن (۱) پادشاهان مطبوعاتی است. تعداد این جراید و مجلات به صد میلیون نسخه مجله و پنجاد میلیون نسخه روزنامه میرسد. در میان این نشریات کلیه انواع لازم برای سرگرم کردن ملت امریکا واغوا و تحقیق آن وجود دارد. از «روزنامه خانگی خانم» (۲) برای زنان خانه دار و «آقای دهستان» (۳) برای زارعین و «تایم» (۴) و «نیوزویک» (۵) برای نشخوار عمومی مردم. سلدز در کتاب خود شرح میدهد چگونه مرگان بوسیله مشاور مسائل اجتماعی خود موسوم به لامونت (۶) از سی سال پیش «هرمدیر روزنامه» هر ژورنالیست، هر نویسنده یا گرداننده افکار عمومی را که ممکن بود جلب کرد» (صفحه ۸۹) یکی از این خریده شده‌ها والتریلیمین (۷) «این شاگرد با استعداد و هوشمند دانشگاه هاروارد، لیدر سابق جوانان رادیکال و سوسیالیست بود که در اوائل قرن بیستم مظهر بارز روزنامه نگاران مترقی شمرده میشد». تنها پس از يك مسافرت با کشتی سیاحتی توماس لامونت بکلی عوض شد و به مدح بلوتو کراسی امریکا پرداخت و امروز سخنگوی امریکانیسم جنک طلب و توسعه جوست. یکی از اعضاء دمکرات مجلس نمایندگان موسوم «پترسون» فاش کرد که «۸۰ درصد بخش رادیویی و ۸۵ درصد مطبوعات کشور بوسیله اتحادیه ملی صاحبان صنایع کنترل میشود» جالب توجه است که جان سوینتن (۸)

- 1) Howard, Hearst, Mac Carmick, Patteson
- 2) Lady's Home Journal
- 3) Country Gentelman
- 4) Time 5) News We k 6) T. Lamont
- 7) Walter Lippman 8) J. Swinton

ناشر نیویورک تریبون در اجتماعی از ارباب مطبوعات در نیویورک آشکارا گفت که: «از آزادی مطبوعات در امریکا خبری نیست، هر نویسنده نمی‌داند که اگر آزادانه چیزی بنویسد، مطبوعات بزرگ امریکا آن نوشته را منتشر نخواهند ساخت.»

حال باید دید که آیا مطبوعات بلوتو کراتیک امریکا توانسته اند افکار عمومی را با جار و جنجال خود منحرف کنند؟ وقایع باین سؤال پاسخ منفی میدهد. در دوره اخیر انتخاب پرزیدنت فقید ممالک متحده روزولت، هفتاد و پنج در صد مطبوعات از کاندید جمهوریخواهان و تنها بیست و پنج در صد از کاندید دمکرات یعنی روزولت حمایت میکردند؛ در نتیجه برد با روزولت بود (حادثه اخیراً در مورد انتخاب هری ترومن کاندید ریاست جمهوری و شکست توماس دیوئی بار دیگر تأیید شده است) واقعیت فوق بطرز قانع کننده‌ای نشان میدهد که چگونه مطبوعات امریکائی از نظر مردم جدا هستند و تنها منعکس کننده منویات ضد انسانی میلیاردرهای حریص و سودجو میباشند.



اینک به بینیم وضع در انگلستان از چه قرار است. چنانکه معلوم است برخی از ستاینندگان «دمکراسی» انگلیسی سعی دارند این کشور را نمونه آزادی معرفی کنند. ولی با همه این احوال وضع در انگلستان باندازه امریکا رقت انگیز است.

کینگسلی مارتین ناشر مجله معروف «نیوستیسمن اندنیشن» در عبارات زیرین «آزادی مطبوعات» را در انگلستان وصف میکند:

«آزادی مطبوعات که اهمیت آن پیوسته از لحاظ آزادی اطلاعات، آزادی تفسیر، آزادی انتقاد بسی بزرگ است، در انگلستان از لحاظ حق تأسیس و نشر یک روزنامه یومیه بهمان اندازه غیر واقعی است که آزادی یک کلبه نشین برای سکونت در یک هتل مجلل یا حق پرداخت حقوق بیکاری برای مسافرتی در اتومبیل رولز رویس به ریویرا» (۱)

(۱) Riviera ریویرا نام سواحلی است که بین نیس و ایشیتسیا قرار دارد و معروفترین پلاژهای دنیا در آنجا واقع است. (کتاب «مردم چگونه

مطبوعاتی میخوانند» صفحه ۳۲)

و در جای دیگر :

«يك عده ده نفری حتی اخباری را که میتواند نشریابد و باید اکثریت وسیع مردان و زنان انگلیسی تنها آنها را بخوانند ، دیکته میکنند»

(همان کتاب-صفحه ۱۴۱)

از آنجا که آژانسهای خبرگزاری و از آنجمله رویتر تحت کنترل پادشاهان مطبوعاتی است ، ممکن است « وقایع مهمی اصلاً با اطلاع خوانندگان نرسد یا ممکن است این وقایع بشکل ساده شده و میزان کرده نمی در دسترس مردم قرار گیرد تا نتوان بر اساس آنها رایی داد و نظری ابراز داشت» (صفحه ۷)

درباره جراید را در میرو بیور بروک دوتن از پادشاهان مطبوعاتی مولف نامبرده تاکید میکند که « روش آنها عبارت است از نشر اطلاعات علناً دروغ و عوض کردن ماهیت وقایع و بخش مطالب نیمه دروغ و تعویض معنای سخن رانیها با انتشار جملات معینی از متن» (صفحات ۷۳ و ۷۴).
مارتین توضیح میدهد که بسیاری از کارمندان موظف و روزنامه نگاران حقوق بگیر و بخصوص آنانی که تحصیل کرده هستند در انگلستان از مندرجات جراید خود متنفرند . عقاید آنها با آنچه که در روزنامهها ظاهر میگردد متفاوت است و آنها این عقاید را در جلسات و مذاکرات خصوصی فاش می کنند .

لرد کمروز مؤلف کتاب « جراید بریتانیا و کسانی که آنها را کنترل میکنند» علی رغم مقصد حقیقی خود که توصیف آزادی مطبوعات در انگلستان است اسنادی بدست داده که خلاف نظر او را با قوت تمام باثبات رسانده است . مشارالیه ناشر روزنامه « دیلی تلگراف اند مورنینگ پست» است . کمروز توضیح میدهد که مطبوعات انگلیسی در دست گروه معدودی از سلاطین مطبوعاتی است. پنج گروه انحصار چی روی ۵۰ روزنامه که دارای ۲۵ میلیون نسخه تیراژ است نظارت دارند .

این گروهها تحت نظر لرد اذر میرو لرد کمسلی و سر هربرت گرتریان

و مستر مارل ولرد بیور بروک (۱) پادشاهان مطبوعاتی و مالداران بزرگ انگلیسی هستند .

سیدنی موزلی سابق الذکر مؤلف کتاب «حقایقی درباره ژورنالیسم» اسارت و بندگی يك روزنامه نگار حقوق بگیر را وصف میکند و سپس شرح میدهد که خود او بعضی آنکه توانست پول و پلهائی جمع کند ترجیح داد از اسارت يك روزنامه معین در آید و بمقاله نویسی آزادی (۲) بدل شود. سیدنی موزلی تمام رسوائیها و کثافت کاریهای جراید را در مورد نشر دروغ ، سکوت در مقابل حقیقت ، وارونه ساختن وقایع ، گمراه کردن خوانندگان بر ملا میسازد و از کتاب خود نتیجه میگیرد که مطبوعات بورژوازی انگلستان هم کارمندان خود وهم توده وسیع را فاسد میکنند .

☆☆☆

کاملاروشن است که چرا مطبوعات در کشورهای سرمایه داری انحصاری دیگر حتی آن آزادی محدودی را که در آغاز پیدایش بورژوازی داشته اند از دست داده اند. انحصار طلبان نه تنها دستگاه اقتصادی بلکه کلیه رشته های مادی و معنوی اجتماع را تابع سود های خود ساخته اند . در اینکشورها سانسور به نفع طبقه حاکمه ، ظاهراً بدون دخالت علنی دولت ، ولی عملاً با دخالت عملی عمال و کنترل کنندگان پادشاهان مطبوعاتی و پادشاهان صنایع و بانکداران و صاحبان تراستها و کارتلها عملی میشود . این سانسور است از جانب اقلیت بر ضد اکثریت . اقلیت حاکم محتاج نیست سانسور خود را با تظاهرات شدیدی عملی سازد . تمام دستگاه در دست اوست و سانسور او میتواند باظرافت های «قانونی» موافق «شیوه های انگلوساکسن» عملی شود .

در مقابل این سؤال که آیا باید مطبوعات کنترل شوند ما پاسخ میدهیم هیچ عاقلی نیست که طرفدار آزادی غیر محدود و خودسرانه باشد . اگر آزادی را از آزادی بدون قید و شرط هوسها و خواهشها عبارت بدانیم خود را با شوم ترین هرج و مرج که بزشت ترین قیدها و بستگیها منجر

1) Lord Rothermere, Kemsley, Sir Herbert, Grottrian M. Morell, Beaverbrook 2) Free - Lancer

آزادی مطبوعات

میشود روبرو خواهیم دید. هر آزادی فردی باید در حدود آزادی اجتماعی محدود شود. کنترل مطبوعات از جانب توده مردم، یعنی تبعیت مطبوعات از توده مردم، لازم است. زیرا علم حق دارد چهل را کنترل کند. فضیلت باید جلوی رذیلت را بگیرد و عدالت باید ستم را دور سازد. جامعه حق دارد از کسانی که بنام او، برای او کار میکنند بازخواست کند.

بهترین شکل مطبوعات، عبارت است از مطبوعاتی که ناشر واقعی افکار و منعکس کننده بی غل و غش فعالیت توده‌ها باشند و یک نقش بیدار کننده، آموزنده و تشکیل دهنده را ایفاء نمایند. متأسفانه مطبوعات ما، چنانکه طبیعی است، به تبع مطبوعات سرمایه‌داری و بخصوص آمریکائی دچار وضع رقت باری شده است. عشق به انتشار «اخبار هیجان انگیز» یا تقلید از رکاکت‌های نشریات امریکائی برای تحریک شهوت پرستی و انتشار داستانهای پلیسی و حادثه جوئی، اکنون در نزد جراید و مجلات ما متداول شده. تأثیر این مطبوعات در گمراه کردن توده ملت ما، فاسد کردن آنها، بسیار بزرگ است و آنرا میتوان در ردیف عوامل ویران و تباه کننده دیگری که در تذلیل ملت مامیکوشند، نام برد.



اگر بخواهیم از بحث خود نتیجه بگیریم، باید بگوئیم که بنظر ما مفهوم آزادی مطبوعات تنها در اجتماعاتی جامه حقیقت بخود میپوشد که در آن اجتماع قدرت از آن توده ملت باشد نه اقلیت ممتاز، و معنای واقعی آزادی مطبوعات، مانند هر آزادی دیگر در حدود و ثغوری که مصالح جامعه مصالح اکثریت مردم اقتضا میکند ناچار محدود میشود. این مصالح دلخواه نیست؛ بلکه تاریخ چگونگی آنرا معین کرده است: دفاع از حقوق توده مردم و مبارزه برضد غاصبین حقوق آن، پرورش جامعه باروحو آزاد و نیرومند، کوییدن قدرتهائی که میخواهند هوس خود را بر جامعه می تحمیل کنند، تحلیل درست و دقیق حوادث، نشر حقایق و قراردادادن علم در دسترس مردم، مراعات کامل اصول صحیح اخلاق اجتماعی، اینهاست وظایفی که بر عهده مطبوعات است. مراعات این وظایف مانند مراعات هر قاعده صحیح دیگر حدودی برای کار ایجاد میکند و وظیفه می بوجود می آید و مسؤلیتی

آزادی مطبوعات

پدید میشود. بنظر ما مطبوعات دمکراتیک چنین مطبوعاتی هستند؛ مطبوعاتی که مال مردم است و برای سعادت و نجات مردم فعالیت دارد. ما این مطبوعات را در مقابل مطبوعات پلوتوکراتیک و استعماری قرار میدهیم که خادم اقلیت امتیاز طلب است و تلاشی جز در راه تسهیل ادامه حکومت جا بران ندارد. مطبوعات حزب توده ایران کوشیده است تا وظایف مطبوعات دمکراتیک را انجام دهد و کنترل مصالح مردم را بر خود برقرار سازد. مطبوعات ما پیوسته از حقیقت بمعنائ دقیق و کامل کلمه دفاع کرده است و نیروی روزافزون و نفوذ عمیق آنها در همین دفاع بی غل و غش و بدون تزلزل از حقیقت است.

دیپلماسی

غالباً مشاهده می‌شود، که حتی برخی از افراد روشن بین، هنگام تجزیه و تحلیل حوادث جهانی، در نظر نمی‌گیرند که اکنون باید دو نوع دیپلماسی را که از لحاظ ماهیت تقیض یکدیگرند، در صحنه مبارزات سیاسی از هم تمیز داد. یک نوع آن که بار دو گاه امپریالیسم تملق دارد و نوع دیگر، که متعلق به نیروهای دمکراتیک جهان است. بین این دو نوع دیپلماسی همان اندازه تفاوت موجود است که بین ماهیت امپریالیسم و ماهیت دمکراسی تفاوت وجود دارد.

دیپلماسی و سیاست نیز مانند رولهای حقوقی و همچنین باقی رولهای ابدی و لولویک اجتماعی، بر اثر تحولات شرائط مادی زندگی جامعه تحول می‌یابند. همانطور که در هیچ جا با قوانین لایزال و قواعد ابدی و سرمدی روبرو نیستیم و در همه جا این قوانین و قواعد تابع حرکت دیالکتیکی اجتماع و تغییر کلی جهانست، همانطور در دیپلماسی نیز هیچ اسلوب زوال ناپذیر وجود ندارد. و نیز بهمانسان که در کلیه شئون اجتماع معاصر بین عناصر زوال پذیر اجتماع و عناصری که در حال رشد و نمو هستند تضادی وجود دارد، در جهان دیپلماسی یعنی در جهان شیوه‌ها و اسالیب دیپلماسی نیز چنین تضادی موجود است. در هم آمیختن این دو نوع سیاست، یا سنجیدن یکی با عیار دیگری، مولد اشتباهات بزرگی در قضاوت و تحلیل خواهد بود.

در یک کلمه، اسلوب دیپلماسی سرمایه‌داری که برای حفظ منافع تراستها و کارتلها، تصرف بازارهای جدید، قبضه منابع ثروت و توسعه طلبی و لحظه برجهانست، با اسلوب دیپلماسی توده‌ها که هدف آن خلاصی از یوغ استثمار و استعمار و احراز آزادی و خود مختاری و حاکمیت بر سر نوشت خود است

متناقض است. در اثر وجود تناقض در اصول، در تمام اسلوبها تناقض پیدا می‌شود و روشها بکلی با یکدیگر تفاوت می‌کند. برخیها از روی مسطوره‌های سیاستهای امپریالیستی برخی از سیاستهای مترقی را مورد انتقاد قرار می‌دهند و تصور می‌کنند اگر سیاستهای مترقی از اصول متداوله دیپلماسی سرمایه‌داری مانند قاعده معروف «تقسیم کن حکومت کن (۱)» استفاده نمی‌کنند، یا به بند و بست دست نمی‌زنند و یا از گمراه ساختن افکار عمومی و مردم فریبی خودداری می‌ورزند و صراحت را بر نعل وارونه ردن و اغفال ترجیح می‌دهند ناشی از ناشیگری آنها در دیپلماسی است. مفهوم دیپلماسی و پلٹیک با مفهوم سرمایه‌داری آن چنان امتزاج یافته است که گوئی تصور دیپلماسی و پلٹیک توده‌ای، مبتنی بر مرام و مسلکی که جامعه را تکامل دهد دشوار گردیده است. ولی هر قدر این تصور دشوار باشد، چنانکه گذشت باید دانست که این تصور بجا و درست و واقعیت است.

دیپلماسی بمعنی اداره روابط بین المللی، اداره روابط کشوری با کشورهای دیگر از همان آغاز پیدایش دولتها وجود داشته. اثر گرانبهائی که بنام تاریخ دیپلماسی تحت نظر آکادمسین پوتیومکین (۲) در سه جلد در کشور شوروی نشر یافته، اثریکه در نوع خود از لحاظ غناء مطلب و کثرت اسناد بی نظیر است، داستان روابط دیپلماتیک را از پانزده قرن پیش از میلاد مسیح روایت می‌کند (۳) ولی تنها پس از رشد روابط تجارتنی که نتیجه تحول وسائل تولید و ترقی تکنیک بود، پس از رشد طبقه بورژوا و پیدایش کاپیتالسم جدید، این روابط از صورت ساده اولیه خارج می‌شود و شکل بفرنج و پیچیده‌ای بخود می‌گیرد، ایتالیا، که در آت کشورهای گوناگون پیوسته در حال رقابت بودند و از جمله در این سرزمین شهرهای آزاد و نیز میلان و غیره مرکز رشد تجارت و سیستم نوین اجتماعی یعنی بورژوازی بود، نخستین شکل دیپلماسی سرمایه‌داری ظاهر می‌گردد. پیدایش دیپلماتهای از قبیل کاپونی (۴) و توری (۵) و ماکیاولی (۶) معروف مؤلف

1) Dividere Impere 2) Potemkine

۳) این کتاب بفرانسه از طرف «نشریات سیاسی اقتصادی و اجتماعی» ترجمه شده است.

4) Capponi 5) Vettori 6) Machiavelli

کتاب «شاهزاده» در ایتالیا بدون علت نیست - سپس مرکز رشد سرمایه داری از سواحل مدیترانه به سواحل اقیانوس اطلس (اسپانیا - پرتغال - فرانسه و انگلستان) انتقال می یابد. ما در آغاز پیدایش کاپیتالیسم با منظره سبانه رقابت این کشورها با یکدیگر و کوشش خونین آنها برای تسلط بر جهان رو برو هستیم. امپراطوری جزیره ای انگلستان به علت رشد و تحول صنایع و تجارت و موقع خاصی خود توانست رقبا را به عقب بزند و سپس توسعه طلبی خود را بر ضد تشبثات فرانسه و روسیه در افریقا و آسیا ادامه دهد. رشد جهشی صنایع در کشورهای دیگر، آنها را که با سیستم سرمایه داری اداره میشدند، بدنبال کردن هدفهای امپریالیستی برمی انگیزد. بدین ترتیب آلمان و آمریکا در این صحنه وارد میشوند و رقابت فرانسه و انگلستان و روسیه و آلمان و آمریکا و این که هر یک هدفهای امپریالیستی خود را دنبال میکردند صحنه های گوناگونی از جنگها و تحریکات بوجود می آورد.

تنها در ۱۹۱۷ با خارج شدن روسیه از جرگه کشورهای امپریالیست و سپس، بعد از دومین جنگ جهانی با پیدایش یکمده از کشورهای دمکراسی توده ای، نوع جدید دیپلماسی توده ها که هدف آن محو امپریالیسم است بروز میکند، تاریخ سی ساله این دیپلماسی جوان و منطقی و بشر در ستانه با کامیابیهای بزرگ آن بر ضد دیپلماسی کهن و خون آشام امپریالیستی همراه است. دیپلماسی امپریالیستی تمام تجاربی را که در انبار ماکیاولیسم خود نهان داشت برای درهم شکستن دیپلماسی مترقی توده ها بکار برد ولی در هر قدم شکست خورد و عقب نشست. سفراء سرمایه داری که آنها را دروغگویان رسمی (Fals Officio) و «جاسوسان محترم» نام داده اند تمام انتریکهای رنگارنگ خود را برای جاسوسی، خرابکاری، شانتاژ، ایجاد تفرقه در کشور شوروی بکار بردند ولی در همه جا تیرشان بسنگ خورد. برای اولین بار دیپلماسی پیروزمند امپریالیسم انگلستان با حریف جوان و تازه کاری رو بر میشد که دارای اعتماد بنفس، نیروی سحرانگیز و روشن بینی معجزه آسا بود. کتاب «توطئه بزرگ بر ضد شوروی» تألیف سه یرس و کانت دو مؤلف امریکائی (که بزبان فارسی نیز ترجمه شده) داستان شگرف این

کوشش مذبحخانه امپریالیسم انگلستان را در کشور شوروی وصف میکند و نشان میدهد که کارگران و دهقانان انقلابی بدون داشتن تجهیزات وسیع جاسوسی و دیپلماسی امپریالیستی، بمدد شم قوی خود یکی یکی نقشه های دشمن را فاش کردند و آنرا در زیر ضربت قاطعی متوقف و مضمحل ساختند. غالباً دیده میشود که برای دیپلماسی امپریالیستی اعتبار زیادی قائل میگرددند. این اشتباه است. این اشتباه بزرگتر از اشتباه کسانیت که دیپلماسی امپریالیستی را که مسلماً عوامل مساعدی در اختیار دارد، بکلی ناچیز مینگردند. باید دانست که دیپلماسی امپریالیستی از هم اکنون علامات بسیاری از ورشکست خود نشان داده است ولی برای درهم شکستن آن هنوز کوششها و فداکاریهای بسیاری لازمست. نباید بآن بیش از اندازه و یا کمتر از اندازه بها داد. صفت مشخصه دیپلماسی امپریالیستی چیست؟ این دیپلماسی نیز عیناً مانند اسلوب طبقات استثمار کننده که خود را بازوردن و تحمیق و عوام فریبی تحمیل میکنند ناچار باید با زور و حيله تحمیل شود ولی دیپلماسی «ماهرانه» آنست که ظاهراً کمتر زور را بیدان بکشد و باعتبار زوریکه دارد حيله های خود را کارگر سازد. جنگ دیپلماتیک کشورهای سرمایه داری، جنگی که مظهر نفی هر گونه اخلاق بشری است، عیناً مانند نبرد لاشخوران حریفی بر سر مردار است. در دیپلماسی سرمایه داری بطور رسمی اصول اخلاقی کنار گذاشته شد. با برقراری حاکمیت مطلق پول و سود از کوچکترین آثار انسانی احتراز گردیده است. دیپلماسی انگلستان در هند و خاور میانه و افریقا و سایر مستعمرات نمودار کاملی از این نفی تمام و کمال اصول بشری است. در دیپلماسی امپریالیستی توده های مردم به هیچ حسابی نیستند و بقدرت خلاقه بست و بند با طبقه حاکمه اهمیت فوق العاده داده میشود. درین دیپلماسی هدف اغفال و تحمیق توده مردم، دور نگاه داشتن آنها از صحنه سیاست است، تا با دیدن کدخدایان معدودی چاپیدن ده آسان باشد. این دیپلماسی از کارخانه وسیع تحمیق خود انواع فلسفه ها، مسلکها، مذهبها، و حتی مکاتب هنری و ادبی بیرون می آورد. و باموشك دوانی در کلیه شئون زندگی تارهای عنکبوتی خود را بر جسم و روح تمام يك جامعه می تند، خونریزی در عرف این دیپلماسی امری عادیست جنگ وسیله ساده ای برای تأمین منافع

سرمایه‌داری و سوسیالیسم» که استالین آنرا دو مصاحبه با استین تأکید کرده است، از طرف دیگر، نمودار تمایلات این دو نوع دیپلماسی است. یکی می‌کوشد تا با عمیق کردن دره جدائی باین دو بخش جهان، شرق و غرب محیط انباشته از تحریکی بوجود آورد و امکان وقوع سومین جنگ جهانی را تسهیل کند و دیگری سعی در ایجاد یک محیط وفاق و دوستی دارد. برخلاف دیپلماسی امپریالیستی دیپلماسی توده‌های زحمتکش بیند و بست و حیل‌گری و تحمیق و بازیهای پس پرده و معامله با کدخدایان برای چاپیدن ده و امثال این فرمولهای شوم تکیه نمی‌کند، این دیپلماسی تکیه‌گام خود را توده‌های ملت و بیداری آنها و رستخیز آنها و اتحاد آنها قرار داده است. این دیپلماسی هدف خود را در این میدان که زنجیرهای اسارت ملل را بگسلد و آنها را برای رهائی نهائی خودیار و مددکار باشد. تباین این دو دیپلماسی در ماهیت موجب تباین آنها در اشکال و شیوه‌هاست. اشکال و شیوه‌هایی که یکی از سودورزی شخصی و دیگری از عشق بتعالی انسانیت حکایت می‌کند.

است. کلمات صلح و برادری و مساوات ملل مانند هرزه درائی کسانی که عقل خود را باخته اند مسخره می‌شود. دخالت در امور کشورهای دیگر، تقض حق حاکمیت آنها، تجاوز به تمامیت آنها، غلام ساختن آنها، زامور متعارف است. سرمایه‌داری همان رفتاری را که با توده مردم کشور خود می‌کند، صدمرتبه بیرحمانه‌تر و حیوانی‌تر در روابط دیپلماسی خود نسبت بکشورهای کوچک و ناتوان منعکس می‌گرداند.

محک صلح خواهی بهترین محک برای سنجش عبار دو نوع دیپلماسی امپریالیستی و دمکراتیک است. امپریالیسم پروراننده فاشیسم آلمان ر میلناریسم ژاپن، صلح را به‌هوی نابود کردن رژیم شوراهای در ۱۹۳۹ بهم زد. در آنگهام بندای نمایندگان شوروی در جامعه ملل، بندای آنها که می‌گفتند با ایجاد دسته بندی‌هایی در دنیا تحت عنوان «امنیت جمعی» تنها میتوان صلح را تضعیف کرد و الا صلح تفکیک ناپذیر است و نمیشود آنرا برای عده‌ای بدون عده دیگر حفظ کرد، کسی گوش فرا نداد و فاشیسم عالماً و عامداً تقویت شد. سرمایه داری انگلیسی و امریکائی و فرانسوی به‌هینتر پروبال دادند تا سایه شوم عقاب خود را بر همه جهان بیاندازد ولی برخلاف رؤیاهای طلائی آنها این دیپلماسی تنگ نظرانه آنها را دچار شکست بیشتری گردید و بیشتر در کنار برنگاهشان قرارداد. پس از دومین جنگ جهانی، اینک در حالیکه توده‌های مردم آرزو مند صلح بایدار هستند سرمایه داری دروایت نام، اندونزی، چین، هند، فلسطین، یونان مالزی، برمه و غیره جنگهای برادر کشی و استعماری خود را بر راه انداخته است. اگر تئوری «امنیت جمعی» انگلستان و نظریه «تفکیک ناپذیر بودن صلح» شوروی بیش از دومین جنگ جهانی نمودار منویات سیاسی این دو اردوگام بود، اینک تئوریهای دمکراسی غربی و شرقی و عملیات شرقیت و غربیت (۱) بعنوان قواعد ازلی تاریخ ساخت پرفسور توین بی (۲) از طرف امپریالیسم انگلو ساکسن از طرفی، و تئوری «امکان همزیستی» (۳) دو سیستم

1) Occidentalisme , Orientalisme

2) Toynbee) Coexistence

آزادبها رخت برمی بندد. اینک به بینیم که این چه آزادیست که زوالش با زوال دولت پول و انحطاطش با انحطاط قدرت زالوهای اجتماع همزمان است. این چه آزادی است که تنها در پرتو سیطره بانکداران جهان میسر است و همینکه توده های مظلوم زمام سر نوشت خود را بدست گیرند محو و نابود میشود؟



مطلب را از ریشه ورد بررسی قرار دهیم: باروخ اسپینوزا فیلسوف معروف هلندی و سپس لایبنیتس فیلسوف آلمانی و بالاخره هگل توجه داشتند که آزادی واقعی انسانی عبارت است از درک قوانین و مقرراتی که بر طبیعت و انسان حکم رواست و غلبه بر این قوانین و مقررات. انسان در پیشگاه نوامیس خود سر طبیعت و قوانین قاهری که بر زندگی اجتماعی و انفرادیش تسلط دارد، اسیر و مجبور است ولی جبر قوانین را میتوان، بادرک آنها تحلیل و تجزیه آنها و یافتن راه غلبه بر آنها از میان برداشت. هگل مطلب را چنین بیان میکند: «جبر تا زمانی که مفهوم نشود کور است». فریدریش انگلس در آنتی دورینک درباره نظریات هگل راجع به ارتباط جبر و اختیار لزوم و آزادی چنین مینویسد:

«هگل اولین کسی بود که با صحت تمام رابطه بین آزادی و جبر را برقرار کرد. در نزد او آزادی عبارت است از درک جبر و لزوم. «جبر تا زمانی که مفهوم نشود کور است.» آزادی در رؤیائی از اعمال خود سرانه قوانین طبیعت وجود ندارد بلکه عبارت است از معرفت این قوانین و امکانی که از این راه برای بکار بردنشان در راه مقاصد معینی پدید میشود. این مطلب خواه درباره قوانین جهان خارج و خواه درباره قوانینی که بر حیات جسمی و عقلی انسان حکومت میکنند صادق است. پس آزادی عبارت است از حاکمیت بر خود و بر جهان خارج؛ مبنی بر معرفت قوانین طبیعت که ضرورتاً از محصولات تحولات تاریخی است. ۱۲»

جبر و لزوم بر انسان، بر اراده و معرفت انسان تسلط دارد و این جبر و لزوم محدود کننده معرفت و اراده انسان است. هر اندازه که انسان از نوامیسی

(۱) ترجمه فرانسه. جلد ۱ صفحات ۱۷۰ - ۱۷۱

آزادی

گاه در مباحثات اجتماعی، وقتی که طرفداران دستگاه محکوم و پوسیده سرمایه داری، دیگر سخن تازه می برای گفتن ندارند، و در برابر دلایل محسوس و واقعیات انکارناپذیر در میمانند اینطور استدلال میکنند: در کشورهای که توده زحمتکش حکومت را بدست گرفته و مالکیت خصوصی را برانداخته است، کار و تأمین فردا و نظم و ترتیب وجود دارد، اینرا ما تصدیق میکنیم ولی آزادی نیست و ما حاضر نیستیم آزادی را با هیچ چیز مقابله کنیم. شاید این بهانه جوئی رباکارانه که بمنظور گریز از حقیقت ساخته شده در وهله اول بنظر حق بجانب برسد ولی باید دانست که در واقع نه تنها از پایه بی معنی است بلکه در اغلب موارد ناشی از کوچکترین حسن نیتی نیز نیست. زیرا مدعیان اگر عقل سلیم انسان عادی را از دست نداده باشند ناچار خود بخوبی حس میکنند که در زنجیر طلائی سرمایه صحبت از آزادی بیجاست و تنها آزادی در گسستن این زنجیر است. با اینحال، کسانی که مفهوم آزادی را بدرستی درک نمیکنند و آنرا شیسیم عمومی اجتماع سرمایه داری را با آزادی بمعنای درست کلمه مخلوط میسازند، اندک نیستند. کلمات آزادی و دمکراسی در حقیقت یکی از دستاویزهای بزرگ برای فریب کسانی شده است که مستعد قبول این فریبند. ابهام مفهوم نیز تا حدودی باین فریبکاری کمک میکند.

وقتی از آزادی صحبت میشود ناچار از انواع آزادی مانند آزادی فردی، آزادی فکر و بیان، آزادی اجتماعات و امثال آن سخن بمیان می آید. سرمایه دارای معتقد است که وی این آزادیها را در دستگاه خود ب مردم عنایت کرده است و دعوی میکند که بابرافتادن نظم سرمایه همه این

که بر او مسلط است و قوانینی که او را در جاده‌های حیات و تکامل سیر میدهد بی‌خبر باشد، بهمان اندازه در قبال این قوانین و نوامیس منفعل و بی‌تأثیر است. زندانی طبیعت، غلام قواعد و نوامیس، بسته قیود و مقرراتی است که جهان خارج بر او حاکم میگرداند. آزادی واقعی در پی بردن باین قواعد و نوامیس، نه تنها در حیطه طبیعت، بلکه در حیطه حیات انسانی است. تاریخ زندگی بشر، تاریخ معرفت تدریجی این قواعد و نوامیس، غلبه تدریجی او بر آن؛ و آزادی تدریجی اراده اوست. لنین در کتاب ماتریالیسم و امپیریو کریتیسیسم مینویسد:

«جبر طبیعی عنصر اولی است. اراده و معرفت عناصر ثانوی هستند. بدینجهت است که اراده و معرفت انسانی لزوماً و بطور غیر قابل بحثی باید با جبر طبیعت سازگار شوند.»

آنچه که ضرورت و لزوم و جبر اجتماعی را به وجود آورده، همین عامل بی‌خبری از کیفیت قوانینی است که بر جامعه مسلط است. تا زمانی که انسان نداند رنج او، فقر او، جنگ او، در بدری او، جهالت او، اسارت او، حیرانیش در مقابل فردای تأمین نشده، ترسش از طبیعت مرموز، اضطرابش در برابر آینده مجهول، اندوههای پنهان و مالیخولیاهای ناپیدایش از کجا ناشی شده همه این بلیات جسم و روح بر او حکومت خواهند کرد و او در پس دیوار طبیعت و امانده خواهد بود. انسان بیخبر از قوانین طبیعت و اجتماع غلام دنیای خارج، غلام اجتماع، غلام عواطف و روحیات خود خواهد ماند و سراسر زندگی غلامی خالص و بندگی محض است ولی روزیکه بشر بتواند جهل و تاریک اندیشی (۱) و ژولیده فکری (۲) را بکنارزند و با حربه خرد مجهز شود و یکی پس از دیگری راز خانه‌های طبیعت را بگشاید و رموز حرکت اجتماع را درک کند و با سرار وجود خود پی ببرد آنگاه از قید پاسبانان بیرحمی که او را درکنده و زنجیر نگاه میداشتند خواهد درست. انگلس در کتاب سوسیالیسم علمی و تخیلی مینویسد (۳):

«از همین لحظه میتوان گفت انسان از یک لحاظ کاملاً از حکومت

1) Obscurantisme 2) Confusionisme

(۳) صفحه ۴۷ - ۴۷ ترجمه فارسی

حیوانی خارج شده است. بازخره شرایط زندگی حیوانی را برای ایجاد شرایط حقیقه انسانی تغییر میدهد. مجموعه شرایط زندگی که تاکنون بشریت حکومت میکرد، مطیع کنترل او میشود. با تصاحب سازمان اجتماعی خود، برای نخستین بار، صاحب حقیقی طبیعت میگردد. قوانینی که بر عمل اجتماعی مردم حکومت میکرد تاکنون خود را مانند قوانین بیرحم و سنگدل طبیعت تحمیل مینمود و بر روی آنها یک تسلط خارجی اعمال میکرد ولی از این پس مردم این قوانین را با شناسائی کامل بکار میبرند و بدین ترتیب بر آنها تسلط دارند. شکلی را که مردم تحت آن شکل بصورت اجتماعی متشکل میشدند و تاکنون گفته میشد که توسط طبیعت و تاریخ اعطاء شده است، از این پس موضوع ابتکار آنها خواهد بود. آن نیروهای حقیقی که تاکنون تاریخ را هدایت مینمودند، از این لحظه تحت بازرسی انسان درمی آیند. از همین لحظه است که خود انسانها با اطلاع کامل از آنچه میخواهند انجام دهند و با علم بعمل اجتماعی که بطور روز افزون تأثیرات مطلوبه را بوجود خواهد آورد، تاریخ خودشان را میسازند. سرانجام انسانیت از حکومت قضا و قدر خارج میشود و بحکومت اختیار و آزادی داخل میگردد»

☆☆☆

با روشن شدن ماهیت مطلب، آنگاه روشن میشود که مسئله تحقق آزادی آزادی مسئله‌ئی نیست که آنرا بتوان با سخن پردازی و احساسات فروشی حل کرد. این مسئله را تنها اراده و تولید جامعه حل میکند. تنها آن نیروئی بر قرار میسازد، که موفق بدرهم شکستن زنجیرهای جبر طبیعت و اجتماع میگردد. تنها آن نیروئی موفق بدرهم شکستن چنین زنجیرهایی خواهد شد که به نیروی علم و خرد مجهز باشد. آزادی دائماً با تعقل همراه بوده است. آزادی، رستاخیز معنوی انسان (رنسانس)، تسلط خرد (راسیونالیسم)، پیوسته همپای یکدیگر بوده‌اند. آزادی و رستاخیز معنوی و شیوه تعقلی همزمان جنبش توده‌هایی است که بر ضد نظامات غلط حاکمه برمی‌خیزند. رژیم‌های کهنه و سیستمهای اقتصادی زنک زده اوج فکری و عقلی انسانرا مانع میشوند و بدین ترتیب آزادی را محدود میسازند. تنها قدرتی که هر بار با خورد کردن ماشین دوزخی تسلط آزادمندان عصر جدید و میدان تازه‌ئی

برای ادامه رشد عقل و مدنیت باز میکنند، نیروی توده‌هاست. لذا نمیتوان رشد آزادی را از رشد قدرت توده‌ها مجزا دانست. در تاریخ بشر دو دوران بزرگ تجلی آزادی دیده میشود که بلافاصله از دنبال دوران لگدمال کردن آزادی‌های انسانی در رسیده است. فتودالیسم حکومت مذهبی پاپها قرون ظلمانی تفتیش عقاید را بوجود آوردند. دستگاه پوسیده آنها میخواست علی رغم رشد دائمی قوای تولید، اعتبار خود را حفظ کند. دشمنی با عقل و علم و آزادی شروع شد ولی چنانکه معلوم است عقل و علم و آزادی سرانجام کامیاب گردید. رنسانس فکری انسان با پیدایش آزادی های بورژوازی بر جهالت فتودال و استبدادش غلبه کرد. بورژوازی اینک در آستان سقوط، در مرحله امپریالیستی، در مرحله اقتصاد پارازیستی خود، شدیداً دشمن علم و عقل شده و با آزادی بمعنای واقعی خود، یعنی آزادی از قیودی که طبیعت و اجتماع بردست وی انسان میگذازد دشمن است. رنسانس با شکوهی که این بار موجود آن توده‌های وسیع پنج قاره است، بساط تاریک اندیشی سرمایه‌داری را برمیچیند.



اینک باید دید که آیا آزادی را حدود و تقویری محدود میکند؟ وقتی صحبت از آزادی فردی میشود منظور چیست؟ این مطلب تازه‌ئی نیست و حتی ارسطو ضمن انتقاد از «اورپید» که میگفت هر کس باید «آنطور که داش میخواهد» رفتار کند، تذکار داد که آزادی را با خود سری نباید اشتباه کرد. بعضی آنکه صحبت از آزادی می‌آید بدون شك باید این سوالات را مطرح کرد: آزادی برای چه، آزادی برای چه، آزادی تا چه حدود. بقول مارکس نباید کلمه تجریدی و انتزاعی «آزادی» بر ما مسلط شود. در جامعه دائماً باید دانست که این کلمه در حق چه کسی بکار میرود. خود سری هر فرد برای ارضاء تمایلات فردی خود، منجر با نارشسیسم و آنارشسیسم منجر بوضع خواهد شد که در آن هر گونه آزادی از میان خواهد رفت. در يك جامعه آشفته تنها گریک صفات و دغلبازان میتوانند خود را تحمیل کنند. در آشفتنگی نه عدالت وجود دارد نه آزادی. جدا کردن مفهوم آزادی از مالک آن، بهمان اندازه بی معناست، که جدا کردن

آزادی از قواعد و نظاماتی که آنرا محدود میکند. پس باید باین دو پرسش پاسخ گفت:

آزادی برای کدام طبقه. برای چه کسان و در چه حدود؟
 مارکس خطاب بکسانیکه در جامعه سرمایه داری برای حفظ «آزادی» خود پسندانه خود؛ آزادی در غارتگری و تسلط خود خواهانه بر مردم دمبدم، از کلمه آزادی مدد میگیرند، صدسال پیش گفت:
 «آقایان، نگذارید کلمات مجرد و انتزاعی بر شما غلبه کند. آزادی چه کسانی، در اینجا صحبت از آزادی يك فرد ساده در مقابل فرد دیگر نیست. در اینجا صحبت از آزادی سرمایه برای خورد کردن کار است.»
 در واقع اگر در اجتماعات سرمایه‌داری يك «آزادی» مشاهده میشود، همانا آزادی خودسرانه و بدون قید و شرط سرمایه مالی و انحصاری برای بقلامی در آوردن توده‌هاست. واقعیات و اسناد و مدارک فراوانی نشان میدهد که در کشورهای امپریالیستی آزادی مطبوعات، آزادی انتخابات، آزادی احزاب، آزادی بیان مانند خود سرمایه در انحصار انحصار طلبان درآمد است، حکومت که هیئت مدیره سرمایه داری است برای تأمین «آزادی» سرمایه و محور هر گونه آزادی برای توده‌های کثیر، کارها را تسهیل میکند. در حالیکه يك فرد زحمتکش حتی برای زیستن آزاد نیست، پادشاهان بزرگ صنایع آزادی غیر محدود در جان ستانی از توده‌ها و ایجاد کشتارهای عظیم، بر وفق محاسبات دنائت آمیز و خود پسندانه خود دارند.

ما در پاسخ این پرسش که آزادی برای کی و کدام طبقه می‌گوتیم آزادی برای توده‌ها و يك چنین آزادی با آزادی تقیض آن، یعنی آزادی غارتگران توده‌ها منافعی است.

مسئله دوم که باید بآن پاسخ داد اینست: آزادی در چه حدود؟ بطلان آزادی غیر محدود که همان خودسری و خودکامی است معلوم است. در اینکه باید آزادی خودسرانه محدود شود تردیدی نیست. اما چه کسی و به چه طریقی آنها باید محدود کرد تنها ضابطه عادلانه برای محدود کردن آزادی‌های فردی عبارت از منافع اجتماع است. در واقع قوانین معمول

به بورژوازی دعوی دارند که خود سربهای افراد را برای اجراء عدالت محدود میکنند ولی کار آنها در حقیقت محدود کردت حقوق حقۀ مردم در حدود مشتهیات طبته حاکمه است. قوانینیکه منشاء آن مطالبات توده مردم است ملاک صحیحی برای استقرار حدود و ثغور بر خودسریها و خودکامیهاست.

تئوری آنارشیستی نفی مطلق هرگونه انتظامات و تشکیلات، یک تئوری خورده بورژوازی، ناشی از فهم غلط مسئله آزادی است. انتظامات و تشکیلات جامعه های مبتنی بر استثمار و استعمار طبیعۀ ناشی از ماهیت این جامعه ها و بمنظور تسهیل مقاصد استثماری و استعماری است. ولی انتظامات و تشکیلات جامعه های مبتنی بر همکاری آزاد و شرافتمندانه افراد ناشی از ماهیت این جامعه ها و بمنظور تسهیل این همکاری آزادانه و شرافتمندانه است. چنین انتظامات و تشکیلاتی میتواند آزادی های خودسرانه افرادی را محدود کند. نتیجۀ محدود شدن این آزادیهای خود سرانه فردی بهیچوجه موجب انحطاط شایستگی انسانی نیست، برعکس، مایۀ انحطاط جنبه های خود پسندانه فردی و انگیزۀ نشوونمای فضائل و سچایای عالی انسانی است. چنین محدودیت هائی که مبتنی بر مصالح مشترک بشری است اختناق نمی آورد، بلکه باخشکاندن ریشه های فاسداگوئیسم، بشر را در میدان فراخی که در آن میتواند عالی ترین استعدادات خود را پرورش دهد و وارد میسازد.

بشریتی که امروز در بندگی امپریالیسم جان می کند بخوبی درک میکند که «وال استریت» و «سیتی» City در بازی با الفاظ آزادی و دمکراسی چه منظوری دارند. این انسانیت دردمند که در فقر سیاه و جهل تاریک دست و پا میزند تنها آزادی خود را در امحاء این فقر و جهل میداند:

☆☆☆

اینک باید دانست که آزادیخواهی اصولی ما که ناشی از منافع توده است هم با آنارشیسم و هم با آزاد روشی (لیبرالیسم) خورده بورژوا تفاوت اساسی دارد. لیبرال خورده بورژوا بدون درک عمیق مفهوم آزادی خود را بظواهر بی معنا و بی پایه نمی دلخوش میگرداند. خودسری و خودکامی را می پسندد. از هرگونه حدود و ثغوری که مصالح توده ها،

علم و معرفت، فضیلت و عدالت مقتضی می شمرد هر اسان است. لیبرال خورده بورژوا اینطور استدلال میکنند: تنها در برخورد و تصادم فکرها، در رقابت و هم چشمی شیوه ها و اعمال است که ترقی میسر میگردد. او تصور میکند که اجتماع متشکل و منظم بر خورد و تصادم فکرها و رقابت و هم چشمی شیوه ها و اعمال و اقدامات را از میان میبرد لذا «توتالیترا» است. این قضاوت خطاست. از میان رفتن افکار و اعمال مخرب مانع ادامه برخورد و تصادم و مسابقه بین اعمال و افکار خلاق نیست.

تاریخ رشد افکار بمانشان داده است که افکار و نظریات و شیوه های هستند که میمیرند زیرا هرگونه اعتبار خود را از دست میدهند، پس از مرگ آنها رشد افکار و نظریات و شیوه ها متوقف نمیشود، ادامه مییابد. برتراند راسل B. Russe تئوریسین امپریالیسم از غلبه سوسیالیسم وحشت دارد زیرا به عقیده او رشد و نمو فرهنگ متوقف میشود؛ این فرهنگ نیست که متوقف میشود، این شعبده مخرب فرهنگ است که میداند بکه تازی خود را از دست میدهد، زیرا دیگر فرهنگ واقعی در صحنه جامعه بکه تاز است. ندبه وزاری این آقایان در مرگ طلسمات و رموزاتشان مانند ندبه وزاری هر پاسبان خرافاتی در مرگ خرافاتی است که دکان رزق اوست.

مسابقه خلاق در یک اجتماع متشکل از میان نمی رود، آن رقابت مخرب و حیوانی است که از میان میرود. نتایج عالی و شکفت انگیز این مسابقات خلاق کار و فکر در جامعه سوسیالیستی شوروی، از این بابت، جای بحثی باقی نگذاشته. در عرض کمتر از شانزده سال کار صنعتی عظیمی که در کشور شوروی انجام گرفت برابر حجم کاری است که در عرض چند قرن در کشورهای بورژوازی عملی شد. لیبرالیسم خورده بورژوا مایل است تمام آشفستگی های بی ثمر تحت عنوان آزادی باقی بماند ولی این بقاء آشفستگی بی ثمر تنها بسود جهانخواران و غارتگران است و توده ها کوچکترین نفی در ادامه آن ندارند.

بدین ترتیب مبانی اصول بحث وسیع و پیچیده می که سفسطه ها آنرا مبهم ساخته، یعنی بحث درباره آزادی، روشن شد. تعمیم آن، و یافتن موارد تطبیقی آن، مسئله را روشن تر خواهد ساخت. نظری بازادیهای

ادعائی جامعه‌های سرمایه‌داری در هرزمینه نشان خواهد داد که ادعاهای پوچ سرمایه‌داری از این بابت چه اندازه دروغ و مفتضح است. در سایه شوم حکومت پول‌انری از آزادی نیست و اگر آزادی‌هایی هم در این کشورها دیده شود، آن محصول مستقیم مجاهدات سخت و تلخ توده‌هاست. حکومت پول‌خواه در مراکز و خواه در مستعمرات شیوه آزادی‌کشی خود را نشان داده و جای تردید برای احدی باقی نگذاشته است.

استقلال

جار و جنجال دست‌آبقانهای ایرانی امپریالیسم، وطن‌فروشها و برباد دهندگان استقلال، در باره عشق و علاقه آنها با استقلال میهن از طرفی رقت انگیز و از طرف دیگر مضحک است. در حالیکه کشور ما يك مستعمره واقعی است، آنها سعی دارند مردم را قانع سازند که گویا از استقلال کامل و بی‌خداشه‌ئی برخوردار هستیم. اگر بمعنی سطحی استقلال، بمعنی «حقوقی» آن توجه شود، آنگاه میتوان سفسطه کرد که ظاهراً تمامیت ارضی ایران محفوظ و حکومت آن در دست خود ایرانیان است. اما تنها افراد نزدیک بین و تنگ‌نظر نمی‌توانند در کالبد عناصر طبقه حاکمه ایران، بیرحمترین اشغالگران استعماری و در حاکمیت جا برانه دولتهای وقت حاکمیت مطلق و بی‌پروای منافع امپریالیسم را مشاهده نکنند. در واقع، امپریالیسم شکل استعمار را تکامل بخشیده و استعمار نامرئی خود را با همان وقاحت و جانور خوئی استعمار مرئی برقرار می‌سازد. امپریالیسم وقتی میتواند باچا کران بومی خود ثروت ملی را تاراج کند و بدست جمعی از کومیسلینک‌های هر قومی بر آن قوم حکم راند، چه لازم است که با اشغال نظامی و فرستادن مأمورین از متروپول امپریالیستی. خود را در معرض «اتهام» واقع گرداند و مایه برانگیختن خشم مردم مستعمره شود؟ استعمارگران ایرانی در استعمار کشور بسود امریکا و انگلستان از هر استعمارگر بیگانه‌ئی خوش رقص ترند. ایرانی بودن آنها کار را تسهیل میکند، زیرا در اینجالت‌زجر و شکنجه ملت رامیتوان بجای اجرای قوانین و مقررات جازد و حال آنکه همین‌عمل اگر از جانب استعمارگران خارجی باشد، مانند تجاوز آشکاری تلقی می‌گردد. دولت ایرانی امپریالیسم با الفاظ میهن‌پرستی، قانون، نظم و امنیت، طرارانه‌مهره بازی میکند و

برای فریفتن قشرهای عقب مانده ، دستاویز خوبی در دست دارد . امپریالیسم ترجیح میدهد با تأمین «راحتی وجدان» برای «مليون دوآتشه» از ملتها مانند گاو عصارى کار بکشد و در موقع لزوم نهضت‌های واقعی ملت را که برای استقلال حقیقی ، برای آزادی حقیقی است به تجزیه طلبی و استقلال شکنی متهم کند و از احساسات فریب‌خوردگان برای سرکوب این نهضتها استفاده نماید . چقدر اسف‌آور است وقتی بعضی افراد ساده لوح تحت تأثیر تبلیغات قره‌نوگرهای استعمار و سفارت شناسان کهنه کار ، گنج و گول شده باور میکنند که فروشندگان استقلال ، دهقانان اردبیل و مرند و قالی بافان کرمان و کاشان و معدنچیان زیراب و گلندرود و نساجان اصفهان و شیراز و ماهیگیران بوشهر و خرمشهر و کارگران آبادان و آغاچاری هستند نه اشراف قصر نشین و شارلاتانهای مقام پرست و سیاست مآبهای وجدان فروش که هزاران رشته جان و تن آنها را به امپریالیسم متصل ساخته است . خائنین سابقه دار همیشه با قیافهٔ معصوم حواریون استقلال جلوه‌گری میکنند و با اشک تمساح میکوشند تودهٔ ملت را به تجزیه طلبی متهم سازند . آنها به خاطر منافع ناب امپریالیسم ، بخاطر تأمین غارتگریهای آنها از نفت ما از نیروی کار و بازار وطن ما ، از مواد اولیه و محصولات ملی ما ، مجاهدین ملی را بعنوان «متجاسر» بالای دار میفرستند و ارتشهای استعماری خود را برای مستحکم ساختن بنیان حاکمیت امپریالیسم بصورت نیروی فاتح و اشغالگر باطراف گسیل میدارند . بر سر نوشت حزن انگیز و شگفت‌ملتی نگاه کنید : تاراج میشود ، تا آخرین پشیز دسترنج خود را میدهد ، از ثروت او برضد او از دشمن او اسلحه میخرند تا منقعت دشمنش را به دست او و برضد خود او حفظ کنند ، بنام او بهترین طرفداران او را نابود میکنند ، بنام او بدترین دشمنان او را بر او حاکم میسازند ، دائماً فریبش میدهند که مستقل است ؛ او را قانع میکنند که از بهترین سر نوشت برخوردار است ؛ چنین است منظرهٔ شوم و باورنکردنی زندگی يك ملت ، زندگی ملتی که در زیر یوغ امپریالیسم بسر میبرد ؛



استقلال چیست ؟ استقلال یعنی حاکمیت توده‌ها ، سیطرهٔ آنها بر

سر نوشت خود ، حق آنها در تعیین سر نوشت خود ، حق آنها در تأمین منافع و مصالح خویش . ملتها ، خواه بزرگ و خواه کوچک ، از لحاظ حقوقی که هر ملتی باید از آن برخوردار باشد ، متساوی هستند . حق حاکمیت و تعیین سر نوشت خود ، حق صیانت منافع و مصالح ملی خود ، از حقوق اساسی ملتهاست . ملتها در برخورداری از این حق با یکدیگر متساوی هستند . ژرف استالین اخیراً در یکی از مصاحبه‌های خود نکتهٔ مهمی را برجسته ساخته است :

«هر ملتی - خواه بزرگ و خواه کوچک - دارای صفات خاص و خطوط مشخصه ایست که منحصرأ باو تعلق دارد و ملتهای دیگر فاقد آن هستند . این مختصات عبارت از تأییداتی است که هر ملتی نسبت به گنجینه مشترک فرهنگ جهانی کرده و آنرا تکمیل نموده و غنی ساخته است . از این بابت کلیه ملتها ، خواه بزرگ خواه کوچک ، در وضع همانندی هستند و هر ملتی با ملل دیگر مساوی است .»

بدینسان ، نمی‌توان ، آنطور که نظریات نژادی تبلیغ میکنند ، با ادعای مختصات عالیله‌ئی برای يك قوم و انکار آن مختصات برای اقوام دیگر معتقد به برتری ذاتی و فطری ملتی بر مات دیگر شد و امپریالیسم^۱ و استعمار را بمنزله قانون ازلی طبیعت و شرط اساسی تناسل بقاء جلوه‌گر ساخت

از انگلوساکنسها و اسلاوها و ژرمنها گرفته تا اسکیموها و بوشمانها (۱) و پاپوآها (۲) هر ملتی حق دارد ، آزاد و مستقل ، حاکم بر سر نوشت خود زندگی کند .

در اینجا باید ملتها را از غاصبین ملتها جدا ساخت در جامعه طبقاتی بر گرد ملت و بالای سر او گروهی از غاصبین و انگل‌ها دیده میشوند . ملت یعنی آن مردمیکه در کار خلاق مادی و معنوی هستند ؛ برای تکمیل و غنی ساختن گنجینهٔ ملی خود و فرهنگ مشترک جهانی در کارند . غاصبین محصولات مادی و معنوی ملت ، انگلها و بیکاره‌ها را نمیتوان از ملت دانست همانطور که حساب عشقه از درخت و شته از میوه جداست . بهمین جهت

1) Bushman 2) Papouas

نباید منافع ملتها را که پیوسته در تطابق و توافق کامل با منافع ملت‌های دیگر است، با منافع غاصبین و طفیلی‌ها مخلوط کرد. منافع ملت‌ها با هم توافق دارد، زیرا ثروت و فرهنگ انسانی راه‌مکاری ملت‌ها سرشارتر می‌سازد. منافع ملت‌ها با هم توافق دارد زیرا در شرایط صلح دمکراتیک، همکاری دمکراتیک، حاکمیت ملت‌ها و استقلال آنها به نیکوترین وجهی تأمین می‌شود ولی منافع غاصبین و انگلهای هرملتی با غاصبین و انگلهای ملت دیگر تضاد دارد زیرا در شرایط نفاق، در شرایط آشفنگی، در شرایط استعمار و بردگی ادامه‌زندی غاصبانان و انگل‌منشان میسرتر است. بهمین جهت حاکمیت و استقلال واقعی بالاتر ناسیونالیسم و جهان‌دوستی مخالف نیست و این حاکمیت و استقلال غاصبین و انگلهاست که بصورت یک ناسیونالیسم و ملت پرستی محدود و تنگ‌نظرانه و مبتنی بر تئوریهای نژادی و دشمنی و نفاق بین ملت‌ها درمی‌آید. استقلال و حاکمیت یک ملت با شرایط اقتصادی حیات یک ملت بستگی دارد. اگر ملتی در اسارت اقتصادی کشور دیگری باشد، نمیتواند بر سر نوشت خود حاکم گردد. در دوران امپریالیسم یک چند کشور بزرگ، که خود تحت کنترل بانکداران معدودی هستند، تارهای عنکبوتی خود را بر جهانی می‌تنند و همه کشورهای، خواه بزرگ خواه کوچک در اسارت اقتصادی، در دام سود ورزی آن چند کشور معدود هستند. امپریالیسم بقصد تاراج ثروت ملی کشورها، بدست آوردن بازار فروش، میدان‌های اقتصادی، منابع خام، کارگر ارزان به توسعه طلبی می‌پردازد و دچار مالیخولیای تسلط بر جهان میشود. جهانگیری امپریالیسم گاه آشکار است و بصورت اردو کشی درمی‌آید و گاه مخفی است و بصورت اعمال نفوذ دیپلماسی بروز میکند. خواه از آن راه خواه از این راه، جهان بین یک چند کشور امپریالیستی تقسیم شده است. وقتی کشوری در ابواب جمع امپریالیسم بود، مسئله حاکمیت در آن کشور خواب و خیال است. وطن ما ایران نمونه برجسته‌ایست. انگلستان در اینجا برای تاراج منابع نفتی و بدست آوردن کارگر ارزان تخت قابوشده است. در سرزمین سوخته و نکبت زده خوزستان امپریالیسم از سرزمین وطن ما روغن میکشد و چراغ رونق و عظمت خود را روشن نگه میدارد. برای آنکه مبادا این جوی زر که در چاه بی‌قعر طمع امپریالیسم

می‌ریزد، بخشکد، انگلستان چه نیرنگها که نزده است. نفاقهای عقیده‌ای و مذهبی، جنگهای عشیره‌ئی، بخش‌جهالت، انتشار تریاک، حمایت و صیانت از میکروبهای امراض، مسلط کردن حکوت‌های فروخته شده و فاقد شرف و هزاران شعبده مخوف و تعبییه شوم دیگر برای ادامه بی‌درد سر و بی‌رقیب این غارتگری، عملی شده است. ملتی که دارای سرشارترین معادن و گرانبها ترین منابع زبرزمینی است، یکی از فقیرترین، عقب‌مانده‌ترین، تیره‌روزترین ملل دنیاست. انگلستان سعی کرده است ایران را به بیابان کم جمعیت، پریشان و ناتوانی بدل سازد تا در اینجا هیچ جنبشی برای بازستاندن حق پدید نشود.

فرض کنید، اگر ما ملت حاکمیت واقعی داشت و میتوانست از منابع ثروت خود برخوردار شود چه امکانات عظیمی برای ترقی و تعالی وی پدید می‌شد. منابع نفتی امپریالیسم مانند سر نوشت قاهر و بی‌رحمی بر کلیه حوادث دوران اخیر مملکت ما تسلط دارد. امروز رقابت انگلستان و آمریکا بر سر منابع نفتی یکی از محرک‌های عمده حوادثی است که در کشور ما می‌گذرد.

این نمونه زنده و برجسته، نشانی میدهد که امپریالیسم با برقرار کردن تسلط اقتصادی خود، تسلط سیاسی و ایدئولوژیک خود را تدریجاً برقرار میکند. استعمار نامرئی امپریالیسم اثری از استقلال باقی نمیگذارد. استقلال اقتصادی مبنای محکم استقلال سیاسی است.

وقتی ما از استقلال اقتصادی صحبت میکنیم، نباید این مفهوم را با اوتارشی Autarchie اشتباه کرد و تصور کرد که ما می‌گوییم باید هر کشوری از لحاظ اقتصادی خود را تکافو کند و کوچکترین نیازی به کشور دیگر نداشته باشد. رسیدن بیک اوتارشی کامل اقتصادی امروزه تنها برای کشورهاییکه تنوع عظیم امکانات اقتصادی در داخل آنها موجود است (مانند اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا) مقدور است. در شرایط کنونی، کشورها هر قدر هم که اقتصاد خود را ترقی دهند، بکشورهای دیگر نیازمند خواهند بود. ما هرگز خیال نمیکنیم که داشتن پیوند‌های اقتصادی با کشورهای دیگر مانند تجارت، وام گرفتن، ایجاد شرکت‌های صنعتی و تجاری، و قتیکه

همه این اقدامات مبتنی بر احترام به حاکمیت و بر اساس تساوی حقوق باشد، ناقض استقلال است. عزلت جوئی Isolationisme را ما موعظه نمیکنیم و آنرا ممکن نمیدانیم. مسئله بر سر اینست که باید ارتباط اقتصادی و سیاسی بین ملتها، ارتباط دمکراتیک، ارتباط مبتنی بر احترام حاکمیت و تساوی حقوق باشد و هر چه این ارتباط بیشتر توسعه پیدا کند، بعنوان نشانه از توسعه همکاری ملتها، مفید است.

امپریالیسم با توجه به همین اصل «استقلال اقتصادی پایه محکم استقلال سیاسی است» نه فقط با برقرار کردن روابط استعماری در ارتباطات اقتصادی، بلکه با عقب مانده نگه داشتن سیستمهای اقتصادی کشور های مستعمره، میکوشد تا پایه استقلال سیاسی آنها را دائماً متزلزل نگه دارد. در کشور ما سیستمهای گوناگون اقتصادی بشکل غیر متمرکز، فوق العاده عقب مانده و در حال تضاد با یکدیگر دیده میشود. از اقتصاد پدر شاهی Patriarcal گرفته تا فئودالیسم شبانی و زراعتی و سرمایه داری ربا خواری و کالائی و کاپیتالیسم استعماری، اشکال گوناگونی از سیستمها و مراحل اقتصادی مشهود است. يك چنین اقتصاد غیر متمرکز، متباین و متناقض، فوق العاده عقب مانده، مجل کشت و نشو و نمای جرثومه استعمار است. اینکه حزب ما خواهان يك اقتصاد متمرکز و مترقی است، اینکه حزب ما با عقیده استعماری فقط «فلاحتی بودن ایران» شدیداً مبارزه میکند و جداً خواستار صنعتی شدن کشور است، برای آنستکه حزب ما وفادار ترین، شیفته ترین نیرو های اجتماعی نسبت به استقلال واقعی و حاکمیت ملت ایران است.

عمال ایرانی امپریالیسم با حرارت زیاد طرفدار بقاء سیستمهای موجود اقتصادی و حتی احیاء اشکال کهنه آنت هستند. رژیم عشایری نگاهداری میشود. يك چند کارخانه محدود در اثر رقابت شکننده کالای خارجی از میان میرود و اقتصاد استعماری فوق العاده متناسبی را برقرار میگردد. باید باین «میهن پرستان» و «استقلال طلبان» پر جوش و کم مغز گفت اساس کار در اینجا است. کشور فقیر و غیر صنعتی ما فقط زمانی مستقل میشود که غنی و صنعتی باشد. اقتصاد زراعتی قرون وسطائی کنونی که مولد درآمد و ثروت نیست باید به يك اقتصاد نوین صنعتی که ثروت و نفوس و تمدن

و فرهنگ را بيك شکل انقلابی تحول میدهد، مبدل گردد. این رؤیا انجام نمیپذیرد مگر با تسلط ملت بر سر نوشت خود. تنها در کشورهایی که ملتها بر سر نوشت خود مسلط شده اند، اقتصاد استعماری به اقتصاد مترقی و متمرکز، به اقتصاد پر رونق و خلاق، که مبنای مستحکم استقلال واقعی است مبدل گردیده است.

☆☆☆

امپریالیسم نه فقط درخفا، بلکه آشکارا نیز لزوم حاکمیت ملتها را منکر میشود. سیاست تجاوز امپریالیسم به حاکمیت ملتها بقدری عیان است که دیگر زیر کی عبارت از مستور نگاه داشتن آنها نیست، بلکه عبارت از توجیه سفسطه آمیز آنهاست. کارل شمیدت (۱) یکی از «حقوق دانان» فاشیست سعی میکرد قانع سازد که در شرایط تولیدی نوین، استقلال دولتهای سابق، معنی خود را از دست میدهد و باید از دست بدهد. ملت آقا و نژاد عالی در جستجوی «فضای حیاتی» حق دارد که استقلال ملتها را پامال سازد. همین تئوری تنگن را امپریالیسم انگلو ساگن منتها با لفاظیهای نوع جدید تکرار میکنند. سرمایه داری امریکا در این و آخر تئوری مضحك «دولت جهانی» (۲) را در پیش کشیده. موافق این تئوری، انجمن ملل متفق يك «مجلس جهانی» است، و این مجلس باید «دولت جهانی» را ایجاد کند؛ پیداست که چه اندازه حيله، و چقدر رندی بر ملا و آشکار در این تئوری جهانگیرانه سرمایه داری وال استریت نهان شده است. هدف استعمار در بست و بلافاصله بلع جهان، محو بیکجا و یکسر استعقلال و حاکمیت کلیه ملتها، تحت عناوین «بلوک غربی» (۳) است. نظریه معروف چرچیل راجع «ممالک متحده اروپا» (۴) نیز نسخه بدل دیگر همان شعار رسوای سرمایه داران امریکاست. اشتها تمام نشدنی و هاضمه شگرف غول امپریالیسم، درست در شرایطی که عصر قیام توده ها، عصر نجات ملی، عصر تأمین حاکمیت و استقلال است، شدیدتر شده و فرمولهای استقلال شکن و استعمار طلبی آشکارتر میگردد. پیداست که در این دولت جهانی تنها امریکا و در این ممالک متحده

- 1) Karl schmidt 2) World Government
3) Bloc Occidental 4) United States of Europe

اروپا تنها انگلستان فرمانروای مطلق هستند: آنهم نه ملتهای این دو کشور بلکه غاصبین و انگلهاشان. بیهوده نیست که مک نیل (۱) انگلیسی و اسپاک (۲) بلژیکی صریحاً گفته‌اند که استقلال و حاکمیت ملتها دیگر مد نیست و این مفاهیم اسقاط شده است.

علاوه بر این فرمولهای تعویذ مانند سیاسی، نقشه مارشال، عنوان يك طرح اقتصادی «بی‌غرضانه» هدفی جز محو استقلال ملتها ندارد. مثلاً به فرانسه دلار میدهند تا از طرفی او را در زیراسارت اقتصادی در آورند و از طرفی طبقه حاکمه‌اش را به سرکوب توده مردم تشویق کند و از طرفی سپاهش را برای محو جنبش استقلال طلبی مردم مستعمرات فرانسه مجهز گردانند. نقشه رندانه و طمعکارانه مارشال یکی از وقیح‌ترین مظاهر سیاست درنده‌وآزمند و وحشی امپریالیسم است. براساس این نقشه «خیرخواهانه» که گویا زالوهای وال‌استریت و گانگسترهای سابقه دار دسته بندی مالی امریکا از لحاظ «بشردوستی» صرف اجرا میکنند، اقتصاد ملی کشورهای مشمول نقشه دچار ورشکست قطعی میشود و این کشورها به مستعمرات واقعی امریکا مبدل میگرددند.

نمونه‌های زیرین حقیقت این مسئله را مبرهن میسازد:

بعد از نقشه مارشال در ایتالیا ۳۲ مؤسسه صنعتی و فلزکاری و ۴۰۰ مؤسسه نساجی سته شد و تعداد بیکاران از ۱۹۰۰۰۰۰ به ۲۵۰۰۰ هزار بالغ گردید. تعداد بیکاران در اثر اجراء این نقشه در بلژیک به ۱۴۰۰۰۰۰ بالغ شد. این کشور مجبور است در هر ماه ۱۲۰۰۰۰۰ جفت جوراب نایلون از امریکا خریداری کند حال آنکه در هر سال تنها ۱۵۰۰۰۰۰ جفت مصرف دارد. در فرانسه استودیوهای سینما و کارخانه‌ها و هواپیما سازی و مؤسسات ابریشم بافی و خیاطی و عطر سازی و کفافی در اثر رقابت کالای امریکائی تعطیل شد. بریتانیا ۳۳۶ میلیون لیره کسر بالانس تجارتي به ۵۹۷ میلیون لیره رسید و بر تعداد بیکاران نیز تا حدود ۴۵۰۰۰۰ نفر افزوده شد.

بهین دلیل نمی‌توان استقلال جوئی را در اوضاع و احوال امپریالیسم از نبرد بر ضد امپریالیسم مجزا کرد و نمی‌توان باور داشت که غیر از مجاهدین

ضد امپریالیست، استقلال جوئی و در خوردی وجود دارند. بی‌مناسبت نیست که نهضت‌های نجات ملی کشورهای چین، اندونزی، مالزی، برمه، ویت نام، هند، و غیره رنگ ضد استعماری قوی و قطعی دارد. بیهوده نیست که تنها، مبارزان پی‌گیر ضد استعمار، آنهاست که در منافع تاراج‌گرانه استعمار سهیم نیستند، یعنی توده‌های زحمتکش علمدار این مبارزات نجات ملی و استقلال طلبی هستند. مستعمرات دیگر از حال نیروی ذخیره امپریالیسم بیرون آمده و به نیروی ذخیره قوای دمکراتیک جهان مبدل گردیده است عصر خواب مردم مستعمرات، عصر تاراج و آرام و بلا مانع مستعمرات پایان یافته و ما اینک در عصر بیداری مردم مستعمرات و رهائی کامل آنها زیست میکنیم. در این تقسیم بندی جهان به دو اردو گاه دمکراتیک و ضد امپریالیستی و امپریالیستی و ضد دمکراتیک، استقلال طلبان واقعی مستعمرات و کشورهای وابسته در جهت اردو گاه دمکراتیک و ضد امپریالیستی قرار دارند. زیرا زمانی آنها بآرمان خود میرسند که امپریالیسم در دژ خود کوفته شود و از پا درآید. در واقع امروز نهضت‌های دمکراتیک، جنبش طبقات مظلوم و ضد استعمار، عمیقاً و صمیمانه با نهضت‌های رهائی جوئی و استقلال طلبی، با جنبش مردم مستعمرات و ضد استعمار در آمیخته است و این دو مبارزه از هم تفکیک ناپذیرند. پیروزی هر يك، پیروزی دیگری را تسهیل میکند. هر جا که زنجیر استعمار بگسلد، ضربت گرانی به حاکمیت سرمایه وارد میگردد و همچنین برعکس. انسان مستعمراتی و رنجبر استعمار شده دو نمونه بارز از انسانهایی هستند که امروز بر ضد انواع و اقسام ظلم قیام کرده‌اند. توده مردم ما دارای هر دو خاصیت هستند. جنبش آنها، جنبش رنج و اسارت بر ضد غارت و بردگی است و حزب ما سلسله جنبان يك چنین جنبش مفسدی است.

جنگ و صلح

در دنیای ویرانه‌نیکه تا دیروز صحنه جنگ مخوفی بود، جفدهای جنگ جدیدی صیحه می‌زنند. برای ملت‌های بیخانمان و آسیب دیده، از قدرت محرب بمب آتمی صحبت میکنند. برای مردم از بافتاده و بستوه آمده، در باره حالات گوناگون جنگ با کتریولوژیک بحث مینمایند. توده‌ها خواستار صلحند ولی حواریون امپریالیسم از بالای تریبون‌های مجلل کیش خونریزی و کشار جدیدی را تبلیغ میکنند. یکبار دیگر توده‌های جهان آوای شوم مظهر فرتوت امپریالیسم، چرچیل، را می‌شنوند که از جنگ جدیدی با خونسردی تمام سخن می‌گوید و آنرا قریب‌الوقوع و لازم‌المشرد. فضای کنفرانس‌های بین‌المللی که میبایستی مرکز حل و فصل مشکلات جهانی باشد مرکز «هل من مبارز» جنگ طلبان شده است. در مقابل پیشنهاد کشور اتحاد جماهیر شوروی و ده‌گراسیهای خاور، دایر به تقلیل تسلیحات و منع استعمال بمب آتمی، امریکا و انگلستان بازهم بر بودجه جنگی خود می‌افزایند و با هزاران سفیسطه میکوشند تأسیسات آشکارا جنگ طلبانه خود را مستور سازند و توده‌ها را فریب دهند، آنها را به صلح دوستی خود قانع گردانند. ظاهر آنکه با فاشیسم آلمان و میلیتاریسم ژاپن تمام شده، ولی ژنرال کلی و ژنرال مک آرتور در آلمان و ژاپن فاشیسم و میلیتاریسم جدیدی را پرورش میدهند. جنایتکاران جنگی آلمان و ژاپن در محاکم قلابی تبرئه میشوند. صنایع جنگی آنها احیاء میشود. صاحبان تراست‌ها و کارتل‌های آلمانی و ژاپنی (ارباب صنایع ژاپنی) در زیر پراربابان تازه تجدید حیات مینمایند و به آینده باخوش بینی مینگرند. ستون‌های جراید و مجلات امریکائی از شرح و وصف جنگ تازه‌ئی انباشته است. کتاب‌های متعدد

جنگ و صلح

انتشار می‌یابد. درباره ستراتیژی و تاکتیک جنگ آینده بحث میکنند. علناً از کیفیت حملات خود دم می‌زنند. تشنج جنگ، هیستری جنگ، جهان را فرا گرفته است. وال استریت این هیستری مخوف را برای آن تولید میکند تا بازار اسلحه و مهمات را پر رونق نگاهدارد. وال استریت برای آنکه نرخ سود زمان جنگ را تا حدودی تثبیت کند، نه تنها تشنج جنگ ایجاد کرده است بلکه صحنه‌های واقعی جنگ را در یونان، چین، ویت نام، مالزی، برمه، فلسطین بوجود آورده است. جنگ در این نقاط جهان ادامه دارد و قطع نشده، جنگ با تمام عواقب محرب و وحشتناک آن در اینکشورها ادامه دارد. وال استریت و عمالش از سیاه‌ترین مرتجعین «انترناسیونال سبز» گرفته تا سوبالیست‌های راست، بوین‌ها و بلوم‌ها، از جنگ آینده مانند افسانه پریان حرف می‌زنند. در واقع موقعیکه بمب آتمی در هیروشیما سی هزار نفر را بهلاکت رساند، هری ترومن در مقابل مجسمه مسیح مصلوب ادعیه و ازکار میخواند. «تمدن مسیحی» نسبت به نابودی میلیون‌ها نفر خونسرد و لاقید است. بیهوده نیست که تا این حد گستاخی را روا میدارند که هنوز سالی از پایان جنگ نگذشته، برضد کشوریکه دستخوش موخس‌ترین ویرانیها گردیده است؛ برضد کشور شوروی، تشنج جنگ جدیدی را تولید میکنند.



جنگ چیست؟ جنگ همزاد سرمایه‌داری و مصاحب ناگزیر اوست. بمنظور غارت اراضی دیگران و تصرف مستعمرات جدید و تاراج این مستعمرات و بسدست آوردن بازارهای جدید، سرمایه‌داری جنگ‌های جهانگشائی جدیدی را آغاز میکند. برای کشورهای سرمایه‌داری جنگ يك شرط حیاتی، قانونی و طبیعی است؛ بهمان اندازه که استثمار طبقات زحمتکش برای آنها ناگزیر و طبیعی است.

«جنگ بخصوص از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، زمانیکه سرمایه‌داری بطور قطع وارد عالی‌ترین مراحل رشد خود یعنی امپریالیسم گردید، احتراز ناپذیر شد. در دوران امپریالیسم شرکتهای مقتدر سرمایه‌داری (انحصارها) و بانکها در حیات دوانتهای کاپیتالیستی وضع بر سیطره‌ئی

بدست آوردند. سرمایه مالی، آقای دولتهای کاپیتالیستی شد. سرمایه مالی خواستار بازارهای جدید و تصرف مستعمرات تازه و میدانهای نوینی برای صدور سرمایه و منابع جدید مواد خام است.

ولی در پایان قرن نوزدهم سراسر اراضی کره زمین، دیگر بین دولتهای سرمایه‌داری تقسیم شده بود، با این وجود، در صحنه امپریالیسم رشد سرمایه‌داری بصورت فوق‌العاده ناهموار و بیک شکل جهانی انجام می‌پذیرد: بعضی از کشورها که سابقاً دارای موقعیت ممتازی بودند، اکنون صنایع خود را با یک سرعت نسبتاً کمتری رشد میدهند، و حال آنکه کشورهای دیگر که سابقاً عقب مانده بشمار می‌آمدند، با جهش‌های سریع بآنها رسیده و از آنها دورتر می‌گردند. نیروی نسبی اقتصادی و نظامی دولتهای امپریالیستی دستخوش تغییر میگردد. مشاجراتی برای تجدید تقسیم جهان آغاز میشود و مبارزه برای این تجدید تقسیم، جنگ امپریالیستی را احراز ناپذیر میگرداند. « (استالین - تاریخ مختصر حزب کمونیست. صفحات ۱۶۰ و ۱۶۱)

نخستین جنگ جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) و جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) بوسیله امپریالیستهای آلمانی و ژاپنی و ایتالیایی و انگلیسی و امریکایی و فرانسوی برای تقسیم جهان در گرفت. در هر دو بار مسؤلیت جنگ بین کلیه دولتهای امپریالیستی مشترک است ولی در هر دو بار مسؤلیت امپریالیسم آلمان از مسؤلیت هم سخنان جنایتکار دیگرش سنگین تر است بهمین جهت است که تا زمان ادامه رقابتهای امپریالیستی، صلح عمومی رویای بی‌پایه‌ایست. بقول ژان ژورس «سرمایه‌داری جنگ را با خود همراه دارد چنانکه ابرسیاه طوفان را». بهمین جهت مبارزه برای صلح و جنگ بر ضد جنگ نمیتواند با مبارزه بر ضد امپریالیسم و جنگ بر ضد شیوه هرج و مرج تولید سرمایه‌داری همراه نباشد. امروز توده‌های بیدار جهان، مبارزه صلح خود را با جنگ بر ضد امپریالیسم در آمیخته‌اند و این محکم‌ترین مبنای حفظ صلح است. نیروهای صلح باید با مبارزه خود مانع شوند که امپریالیسم جنگ طلب، نقشه اهریمنی خود را برای آغاز سومین جنگ جهانی از پیش ببرد.



در کشور ما کسانی یافت میشوند که هنوز نمی‌دانند خطر جنگ چیست. برکنار ماندن نسبی مملکت ما از ویرانیها و آفات جنگ این شیوه لاقیدانه را ایجاد کرده است. نخستین آفت عظیم جنگ آنست که در آمدهای ملی هر کشور که بایستی صرف بالا بردن سطح زندگی توده مردم بشود صرف باین آوردن سطح زندگی میگردد. درآمد توده مردم نه در راه خلق و آبادانی بلکه در راه انهدام و ویرانی بیاد فنا میرود. لرد کینز (۱) عالم اقتصادی معروف انگلستان محاسبه کرده است که خسارات جنگ اول در حدود ۶۰ میلیارد دلار بوده است. باین شصت میلیارد دلار، بقول ویلسن رئیس جمهوری اسبق ممالک متحده ممکن بود برای هر فرد بشر خانه آسوده‌ای بنا شود؛ ولی نه فقط چنین نشد، بلکه آنرا صرف از میان بردن خانه‌ها و خانمانها کردند. تسلیحات برای جنگ دوم از ۱۹۲۰ آغاز گردید. بهای این تسلیحات برای کشورهای امریکا و آلمان و انگلیس و ژاپن و ایتالیا و فرانسه و کانادا و استرالیا بالغ بر ۱۲۰۰ میلیارد دلار یعنی برابر چهار سال تمام عایدی این هشت کشور بوده است!! خسارات جنگ برای کشورهای شوروی و لهستان و یوگسلاوی و فرانسه و چک اسلواکی و بلژیک و هلند و یونان به ۷۰۰ میلیارد دلار بالغ گردیده است. باین اعداد نجومی رعشه آور بیاندیشید! اگر این عواید کلان و بی‌قیاس صرف بهبود حیات انسانی میشد چه معجزاتی از آن بر میخواست، چه انقلاب شگرفی در صنایع و علوم پدید می‌آمد، و تا چه حد بشر سعادت مند میگردد. سرمایه‌داران خود پسند جهان برای تثبیت قدرت خود، منافع خود، ادامه غارتگری خود، جلوگیری از نهضتهای آزادی بخش، خفه کردن نیروهای صلح، دست بچنین تبه‌کاریهای سهمگین که شومی آن از حیثه تصویر بیرون است زده‌اند.

سرمایه‌داران از جنگ سود میبرند. نفع متوسط کاپیتالیسم امریکا در دوران صلح ۵/۳ میلیارد دلار بوده و در موقع جنگ این رقم به ۲۲/۷ میلیارد دلار رسیده است. بهمین جهت است که سرمایه‌داری امریکا، جنگ میخواهد. بقول جیمز آلن (۲) «تنها در شرایط جنگ ایجاد شدن

1) Keynes 2) James Allen

جنگ و صلح

کار تقریباً برای همه در سیستم اقتصادی جدید (مقصود اقتصاد سرمایه داری است) ممکن است. « این دلالتان مرک فقط در دنیائیکه در آن هیستری جنگ یا خود جنگ حکومت میکنند میتوانند رونق مصنوعی تجارتمی بوجود آورند و نرخ سود خود را بالا ببرند. برای آنکه بدانیم چرا کاپیتالیسم امریکا خواستار جنگ است، کافی است باین حقیقت توجه کنیم. علاوه امریکا در جنگ گذشته نه تنها خساراتی ندیده بلکه سود کلانی هم برده است.

به جدولهای زیرین دقت کنید:

نمودار خرابی جنگ دوم جهانی بدولار، مطابق نرخ ۱۹۳۸

اتحاد جماهیر شوروی	۱۴۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰*
فرانسه	۲۱۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
یوگوسلاوی	۱۰۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
بریتانیا	۶۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
هنگری	۴۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
چک اسلواکی	۴۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
هلند	۳۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
یونان	۳۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

ممالک متحده امریکا
نمودار تلفات جانی جنگ دوم جهانی

اتحاد جماهیر شوروی	۱۷۰۰۰۰۰۰۰۰
لهستان	۴۰۸۰۰۰۰۰۰
فرانسه	۶۰۰۰۰۰۰۰
یونان	۵۰۰۰۰۰۰۰
بریتانیا	۴۰۰۰۰۰۰۰
امریکا	۲۵۰۰۰۰۰۰۰

اینک به نمودار بودجه جنگی کشورها در شرایط کنونی دقت کنید:
جدول بودجه جنگی کشورهای جهان (بودجه کل کشور = ۱۰۰)

جنگ و صلح

چین چیان کای شک	۰/۸۰
ترکیه	۴۴ <
برزیل	۴۲ <
آمریکا	۳۶ <
فرانسه	۳۳ <
یونان	۳۳ <
بریتانیا	۲۷ <
هلند	۲۵ <
یوگوسلاوی	۲۲ <
چک اسلواکی	۲۰ <
اتحاد جماهیر شوروی	۱۷ <

شهادت انکار ناپذیر ارقام چنین است. امروز انحصار کنندگان بعب آتمی، سرمایه داران امریکائی بازهم مبالغ هنگفت تری در راه امور جنگی صرف میکنند. مخارج جنگ سرد، جنگ جاسوسی، جنگ تروریستی بودجه های مربوط به مارشال که منظور جنگی دارد، در اینجا بحساب نیامده است. در صورتیکه این مخارج نیز بحساب آید، بنا بگفته وزیر امور خارجه شوروی، بالغ بر ۰/۷۰ تمام بودجه امریکا خواهد شد! حکومت امروزی امریکا آمیزه ئی از بانکداران و نظامیهاست بقول ویلیام اوژو (۱) مدیر «مدیسین کاپیتال تایمز» (۱): «اتحاد تراستها ونظامیهها در امریکا شکل جدیدی از فاشیسم را بوجود می آورد.» برای دریافت این نکته به دو جدول زیرین دقت کنید:

جنگ و صلح
حکومت نظامیها

سمت نظامی	شغل دولتی	نام
ژنرال	وزیر امور خارجه	جرج مارشال
ژنرال	معاون او	کارتیه (۱)
ژنرال	معاون او	پیوری فی (۲)
ژنرال	سفیر اتحاد شوروی	بدل اسپیت
دریاسالار	سفیر در بروکسل	الن کرک (۳)
ژنرال	سفیر در پاناما	هاینس (۴)
ژنرال	سفیر در چین	ودمیر (۵)
دریاسالار	رئیس ستاد	لیپی
ژنرال	مدیر امور اقتصادی آلمان	دری پر (۶)

از این گذشته پنجاه تن از افسران ارشد در مقامات مختلفه ، در وزارتخانهها مشغول کارند و تعداد نظامیان در دستگاه نولتی روز بروز زیادتر میشود .

حقایق فوق ، وقتی با تحلیل مسائل اجتماعی همراه باشد ، برای ما تردیدی باقی نمیگذارد که چه کسی جنگ طلب و چه کسی خواستار صلح است . معلوم میشود که بجهت مناسبت در سراسر جهان شبکه‌های پایگاههای نظامی امریکائی توسعه مییابد . امریکا مدعی است که از «امنیت» خود نه در پاناما بلکه در ترکیه و ایران باید دفاع کند ؛ حدوقاحت در ایشکار بجائی رسیده است که مأمورین نظامی و جاسوسی امریکا مرزهای کشور خود را در همه جهان تا مرزهای اتحاد جماهیر شوروی گسترش داده‌اند و در همه جا مانند صاحب خانه داخل میشوند در ژاپن و در کره و چین و هندوستان و ایران و ترکیه و یونان و اطریش و آلمان غربی و انگلستان و ایسلند میدانهای نفوذ و مراکز نظامی بمنظور محاصره کشور شوروی ایجاد کرده اند و علی‌رغم

- 1) Cartier 2) Peurifay 3) Alan kirk 4) Hines
5) Wedemeyer 6) Draper

جنگ و صلح
حکومت بانکداران

موقع اقتصادی	شغل دولتی	نام
رئیس بانک «دیلن ریڈو کمپانی» (۲)	وزیر جنگ	جمیز فورستال (۱)
رئیس کمپانی راه آهن «یونیون بسیفیک» - (۴)	وزیر بازرگانی	و . ا . هریمن (۳)
رئیس تر است «گوآراتی» (۵) و رئیس بانک «براتون هریمن و کمپانی»	وزیر دارائی	جان سنیدر (۶)
نایب رئیس بانک - نشنال بانکسدار و رئیس شرکت «اندرسن کلیتون و کمپانی»	وزیر امور اقتصادی	و . کلیتن (۷)
رئیس نشنال بانک رئیس کمپانی استود بیکر	وزیر مشاور رئیس «کمک» بارو با	ر . ا . لاوت (۸) هوفمان (۹)

توضیح : در دستگاه دولتی امریکا بجای وزیر لفظ «منشی» یا دبیر بکار میرود .

- 1) James Forrestal 2) Dillon Read
3) W . A . Harriman 4) Union Pacific
5) Guaranty 6) Snyder 7) Clayton 8) Lovett
9) Hoffman

پیوسته می‌خواهد صلح خود را با تحمیل رژیم ظالمانه خود ایجاد کند. سرمایه‌داری بهمین جهت دائماً در جستجوی تسلط بر جهان است. سرمایه‌داری می‌خواهد در دنیائی از غلامان مطیع «صلح» خود را برقرار سازد. این صلح امپریالیستی، صلح غلامی است. جهان‌نگشایان رمی با در هم شکستن ملت‌ها و مختنق کردن اراده آنها، با سارت گرفتن مردان و زنانشان «صلح رومی» Pax Romana را برپا می‌کردند. چنگیزخان نیز در گورستانهای عظیمی که ایجاد کرده بود صلح چنگیزی خود را بوجود آورد. هیتلر خونخوار هم طالب برقرار کردن یک چنین صلحی بود. وقتی چرچیل‌ها و مارشال‌ها از صلح صحبت میکنند، غایت آرزوی آنها مستقر ساختن یک چنین صلحی است. ولی صلح مورد علاقه توده‌ها، صلح دمکراتیک است؛ یعنی صلحی که در فضای آن ملت‌ها با حقوق متساوی و در شرایط احترام متقابل، تفاهم و تعاون زندگی کنند. چنین صلح دمکراتیکی تنها با پیروزی راه توده‌ها عملی شدنی است. برای نیل بیک صلح دمکراتیک، بزرگترین خطر در شرایط امروزی عبارت از غفلت زدگی، کم بها دادن به نیروی امپریالیسم است. توده‌های بیدار جهان امروز با اندازه کافی برای برقرار کردن صلح دمکراتیک نیرومند هستند. شرط اساسی بی بردن باین نیرو، استفاده کامل از آنست. برای برقرار کردن صلح دمکراتیک مبارزه بر ضد توطئه‌های امپریالیستی، جنگ عادلانه بر ضد جنگ‌های تجاوزکارانه امپریالیستی لازم است. چنین است راه واقعی استقرار صلح دمکراتیک.



اینک مادر دنیائی زنده‌کی می‌کنیم که امپریالیسم خواستار جنگ جدیدی است زیرا از صلح، از زمان، از رشد نیروهای دمکراتیک هراسان است. جنگ آینده اگر درگیر شود جنگ مخوفی است. بر خلاف تصور فریب خورندگان تبلیغات امپریالیستی که بیک «جنگ برق آسای آتمی» که گویا در آن امپریالیسم چند روزه فاتح میشود باور دارند، جنگ آینده اگر آغاز گردد جنگ سخت و فرساینده‌ئی خواهد بود.

قدرت تخریبی جنگ نسبت به جنگ گذشته چند برابر شده و نتایج آن بمراتب از جنگ گذشته موخس تر خواهد بود. پروسور پل لانژون فیزیکدان

این روش آشکارا تجاوز طلبانه، طرف خود را متهم بدتقص اصول صلح و تجاوز خواهی میکنند.

توده مردم جهان برای درک حقایق کورو کر نیستند. مسلم‌آدیگر نمیتوان بزور تبلیغات واقعیات مشهودی رامستور نگاهداشت.



باید دانست که توده های صلح طلب جهان، يك نوع پاسیفیسم (۱) درویشانه، يك نوع آرامش طلبی و غفلت زدگی از مبارزه را طرد میکنند. نیروهای دمکراتیک جهان از جنگ متنفرند ولی نفرت از جنگ برای دور ساختن این آفت عظیم کافی نیست؛ باید بر ضد جنگ جنگید. جنگ بر ضد جنگ، بر ضد عوامل مولد جنگ، جنگ عادلانه و مقدسی است. باید بین جنگ‌های امپریالیستی و جهان‌نگشائی، جنگ‌های ظالمانه از طرفی و جنگ و استقلال طلبی و دفاع از «یهن و دفاع از ترقی و تکامل یعنی جنگ عادلانه از طرف دیگر تفاوت گذاشت. پاسیفیسم درویشانه هر گونه مبارزه و نبردی را بدمیداند. ولی صلح طلبی توده‌ها از این نوع لاقیدی و بی‌حالی بیزار است. ما در تاریخ بشریت جنگ‌هایی را می‌شناسیم که مورد ستایش و تحسین ماست. جنگ استقلال طلبی امریکا، جنگ انقلابیون فرانسه بر ضد مداخله جویان، جنگ دولت جوان شوروی بر ضد مداخله جویان امپریالیست، نبرد ملت‌ها بر ضد فاشیسم در جنگ بین‌المللی اخیر، جنگ‌های عادلانه و قابل دفاع و صحیح است. بهمین جهت باید از یکروح بی‌حال و غیرمبارز برهیزد داشت و به این اندیشه غلط دچار نشد که میتوان ریشه زقوم جنگ را بدون تلاش و نبرد بر آورد. نیروهای دمکراتیک جهان در هر جا باید دارای خصائل عالی جنگاوری باشند تا بتوانند پنجه‌های خون‌آلود امپریالیسم متجاوز را قطع کنند؛ تا بتوانند صلح توده‌ها، صلح عدالت‌آمیز را برقرار گردانند. صلح عمومی تنها در اثر پیروزی توده‌ها برقرار می‌گردد. صلح متشنج و تبذار محیط امپریالیسم مانند عارضه‌ای زودگذر است. موسولینی دیکتاتور فاشیست از همین نقطه نظر سرمایه‌داری است که با پیشروی اعلام میداشت: «هر صلحی عبارت است از متار که بین دو جنگ». سرمایه‌داری

فقید می نویسد :

« بکار بردن بمب اتمی بازگشت بدوران وحشیگری و عصر غار - هاست . برای جلوگیری از این سیر قهقهه‌رانی و تهیه صلح سعادت بخشی که علم آنرا ممکن ساخته است ، دانشمندان وظیفه می جز این ندارند که به عدالت اجتماعی بین‌المللی خدمت کنند و بشریتی را که سیاست برخی از زمامداران در معرض خطر قرار داده ، از خطر آگاه گردانند . »

جنگ‌های آتیک و باکتربولوژیک که امپریالیسم از توسل بآنها پروا ندارد ، نسل انسانی را در معرض هلاک قرار میدهد و از جهان تنها ویرانه شوم آفت زده می باقی میگذارد که در آت بازماندگان انسان برای تجدید مدنیته که محصول رنج هزاران ساله است با وظایفی بی نهایت دشوار و عظیم روبرو خواهند شد . طرفداری از جنگ جدید یک تبه‌کاری عظیم و یک دیوانگی خطرناک است . زمامداران خود فروش کشورها که از دنبال سیاست ماجراجویانه بانکداران و میلیتاریست‌های امریکائی راه میروند و در آتش افروزی جنگ جدید شرکت دارند از این دیوانگی ، از این تبه‌کاری برکنار نیستند . ملت ما حاضر نیست قربانی مطامع و هوسهای وال‌استریت شود . ملت ما نیز مانند همه ملل جهان جویای یک صلح دمکراتیک است . برقراری یک چنین صلح و جلوگیری از یک جنگ جدید تنها با پاسداری دقیق نیروهای صلح ممکن است . بهمین جهت نقش نگهبانی صلح که اتحاد شوروی و کشورهای دمکراسی خاوری برعهده گرفتند نقش شرافتمندانه ایست که مورد پشتیبانی کلیه توده‌های جهان است در این مبارزه بسود صلح اتحاد شوروی از حمایت جدی ملتها برخوردار است ، تا آنجا که ترومن رئیس جمهوری که در ایام حکومت او هریم جنگ بروبال گرفته آشکارا اعتراف کرد که ملت امریکا از جنگ متنفر است . میتوان امید استواری داشت که نیروهای صلح دمکراسی بر نیروهای جنگ و امپریالیسم سر انجام فائق خواهند گردید چنین نیز خواهد شد .

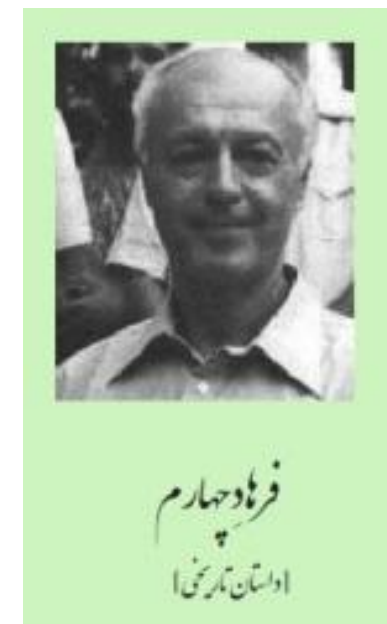
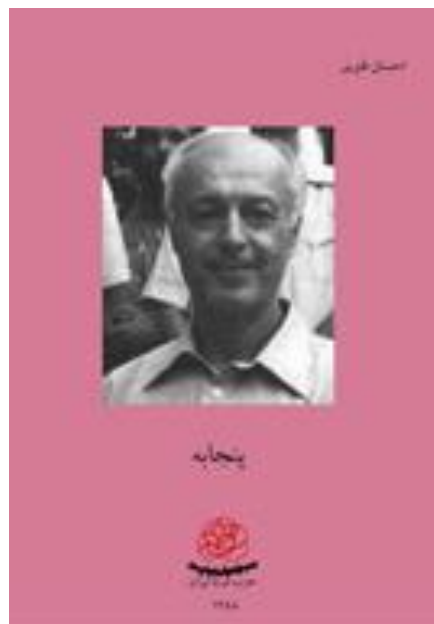
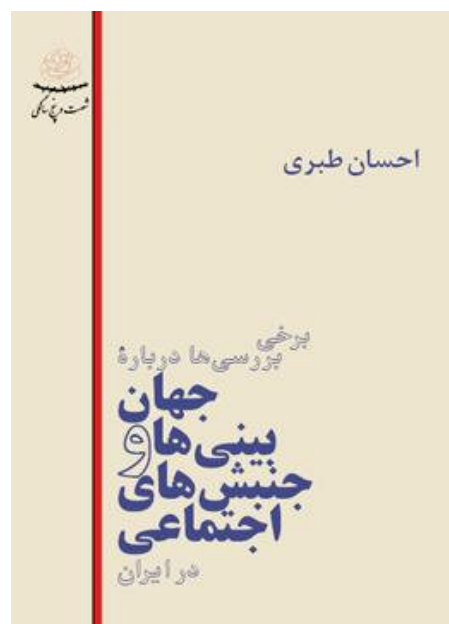
برای دریافت کتاب‌های زنده‌یاد رفیق احسان طبری به تارنگارهای زیر مراجعه کنید!

<http://www.tudehpartyiran.org>

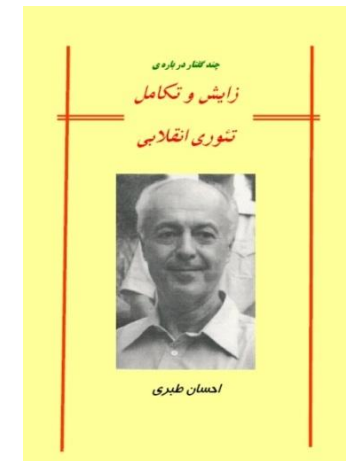
۱- کتابخانه حزب توده ایران

<http://tabari.blogspot.com>

۲- انجمن دوستداران احسان طبری



از انتشارات حزب توده ایران



کتابخانه «انجمن دوستداران احسان طبری»

<http://tabari.blogspot.com>

آثار احسان طبری :

• سطح امروزیین فلسفه

• قصه ی شغال شاه

• جستار هایی از تاریخ

• در باره سمیوتیک

• پنجابه

• منتخب مقالات

• در باره منطق عمل

• سفر جادو

• گزیده مقالات

• با پچیچه های پاییز

• هورستیک

• درباره سیرننتیک

• جامعه شناسی

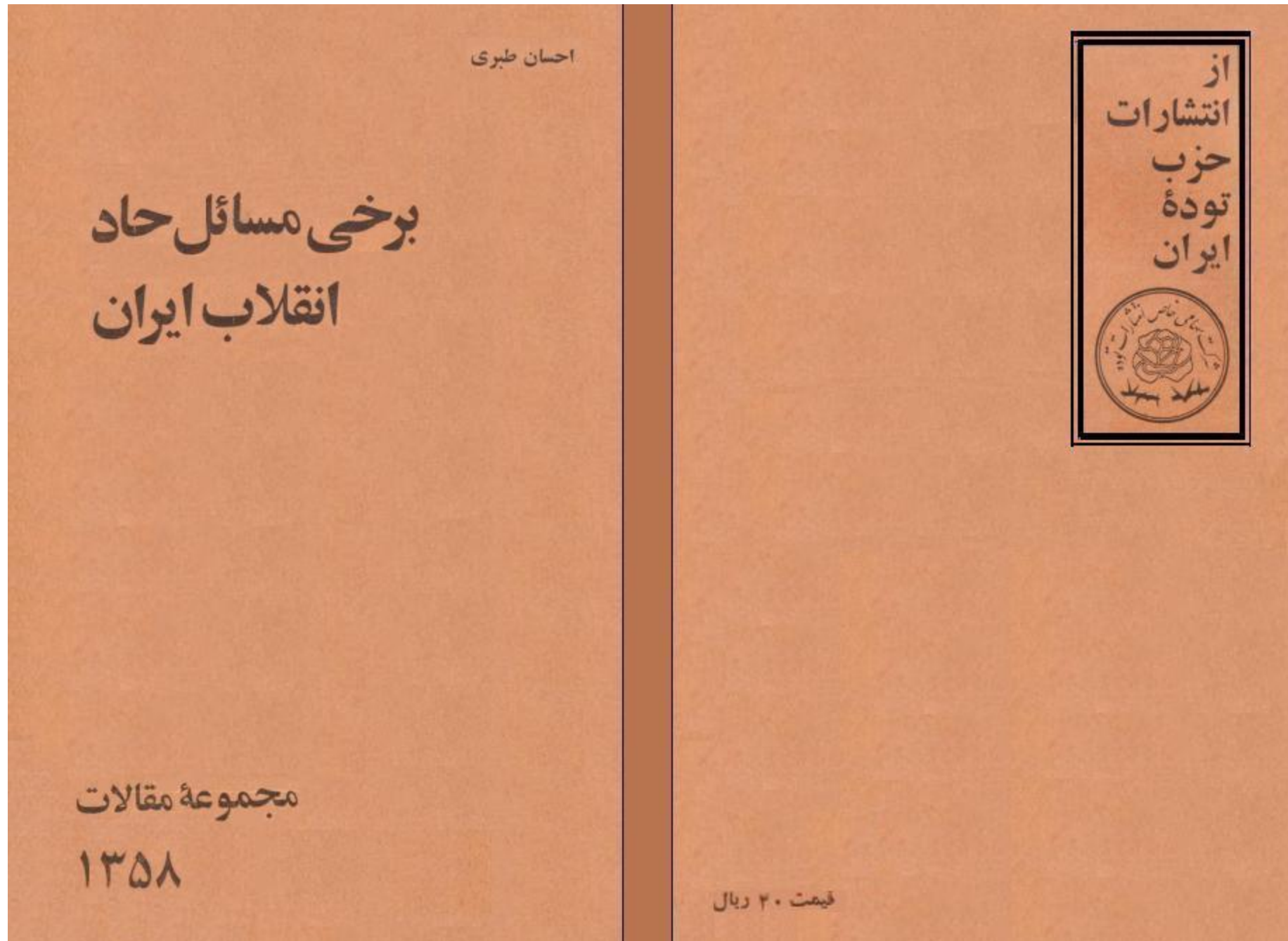
• تاریخ یک بیداری

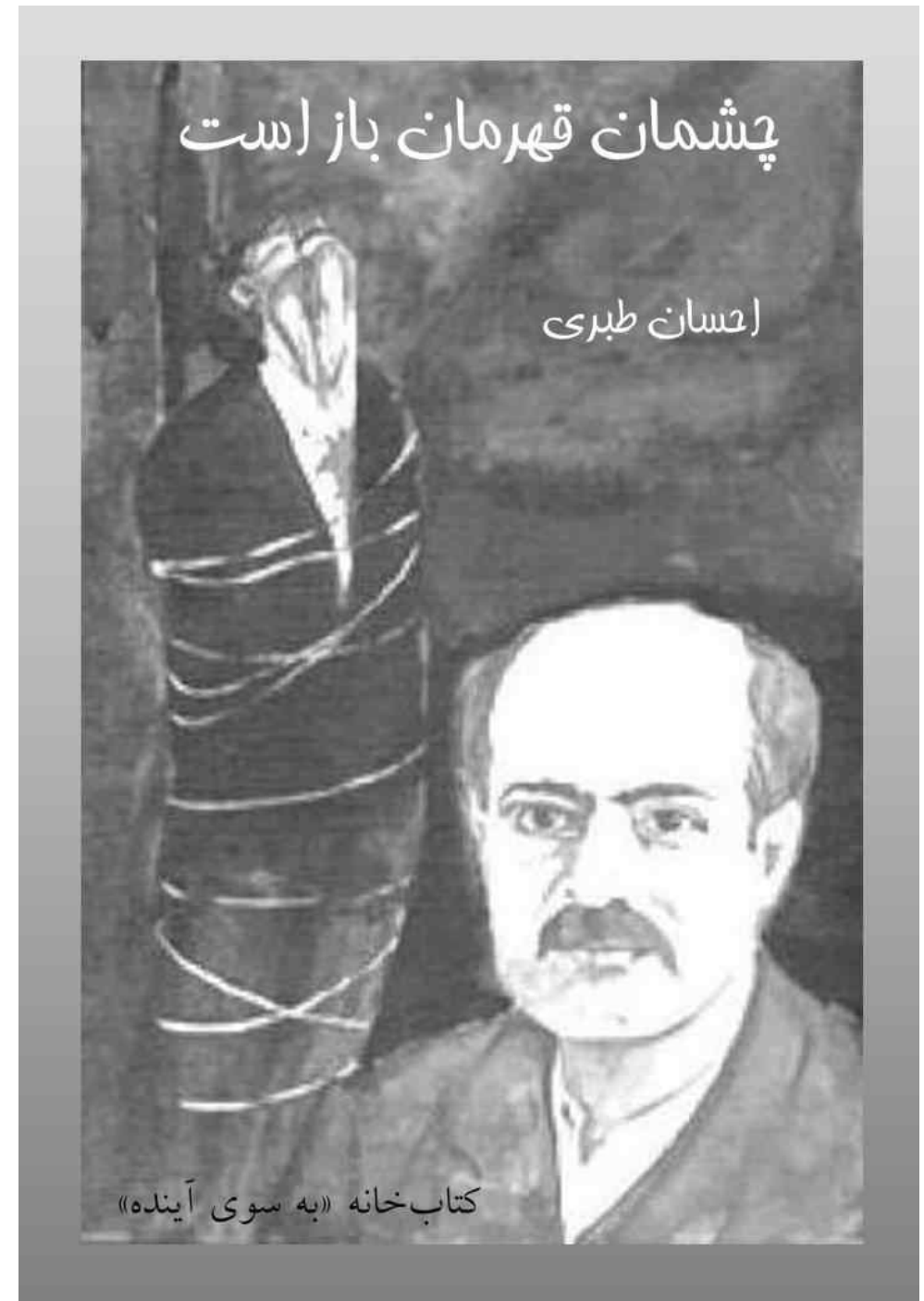
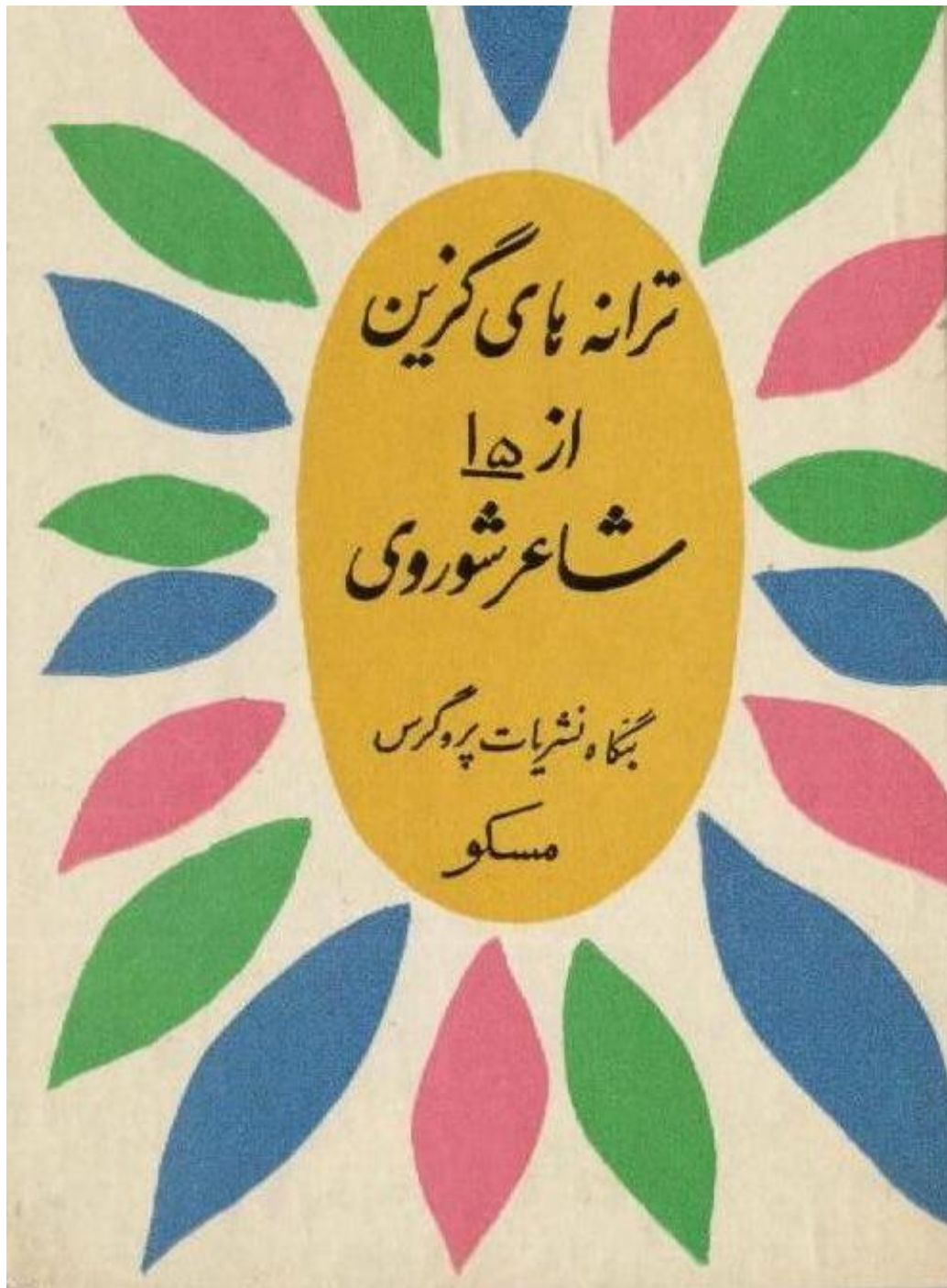
- گنومات
- شکنجه و امید
- دهه نخستین
- فرهاد چهارم
- داستان و داستان نگاری
- چهره یک انسان انقلابی
- از میان ریگها و الماسها
- درس های پیکار
- سیر تکوین ماده و شعور
- رانده ستم و چهره خانه
- نیروی سوم پایگاه اجتماعی امپریالیسم
- راهی از بیرون به دیار شب
- زایش و تکامل تئوری انقلابی
- مارکسیسم لنینیسم به زبان ساده (الفبای مبارزه)
- آموزش فلسفه علمی (بنیاد آموزش انقلابی)
- تئوری سیستمها و اصول دیالکتیک
- فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری
- مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان
- برخی اندیشه ها درباره دیالکتیک
- سیستم و برخورد سیستمی
- جامعه ایران در دوران رضا شاه
- برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران

سخنرانی ها :

- دیالک تیک
- بابتی سننز
- ناکجا آباد
- کافکا

آثار زیر از رفیق احسان طبری منتشر شد:







احسان طبري به سال ۱۲۹۵ در شهر ساري متولد شد. در دوران استبداد رضاشاهي، در شمار گروه پنجاه و سه نفر ياران دكتور تقی اراني، زنداني گرديد. در شهريور ۱۳۲۰ در ايجاد جنبش توده‌اي و رهبري آن دخالت فعال داشت. در ۱۳۲۸ به اتهام واهي، مانند ديگر همزمانش به شکل عوامي محكوم به اعدام شد. بنابه دستور سازمان، تاگزين به جاتي وطن گرديد و اينك پس از سي سال دوري از ميهن، در پرتو انقلاب بزرگ مردم ايران عليه استبداد، بار ديگر به خاک زانيومش باز گشته است.

احسان طبري از جواني در رشته‌هاي مختلف شعر، قصه، نقدهنري، بزرگي‌هاي فلسفي و تاريخي و زباني، آثري ايجاد کرده و در دوران طولاني مهاجرت اين تلاش را ادامه داده است و در هر زمينه اثر متعددي نگاشته است.

احسان طبري تحصيلات خود را در «آکادمي علوم اجتماعي» مسکو انجام داده، به دريافت مقام علمي «نامزد علوم فلسفي» موفق شده، سپس آنرا در «آکادمي علوم اجتماعي» برلين ادامه داده، به دريافت مقام علمي «دكتور هانيل در فلسفه» رسيد. وي با زبان‌هاي مختلف شرقي و غربي آشناست.

آثار احسان طبري در زمينه شعر کلاسيک و نو، قصه و رمان، تحقيقات ادبي و فلسفي، بزرگي‌هاي لغوي و زباني و فولکلوريک، نوشته‌هاي سياسي و اجتماعي بسيار متعدد و متنوع است. برخي از آنها نشر يافته و آنچه که در ماه‌هاي انقلاب اخير، به شکلي که زودتر، در دسترس خوانندگان سائق قرار گيرد، منتشر شده، نيزمند تجديد چاپ است.

احسان طبري به عنوان نويسنده و متفکر نه تنها در کشور خود، بلکه در مقاييس بسياري کشورها شناخته شده است.

خانواده برومند

احسان طبری





انتشارات فردا

انسان، پراتیک اجتماعی و رفتار فردی وی

احسان طبری

انسان پراتیک اجتماعی و رفتار فردی وی

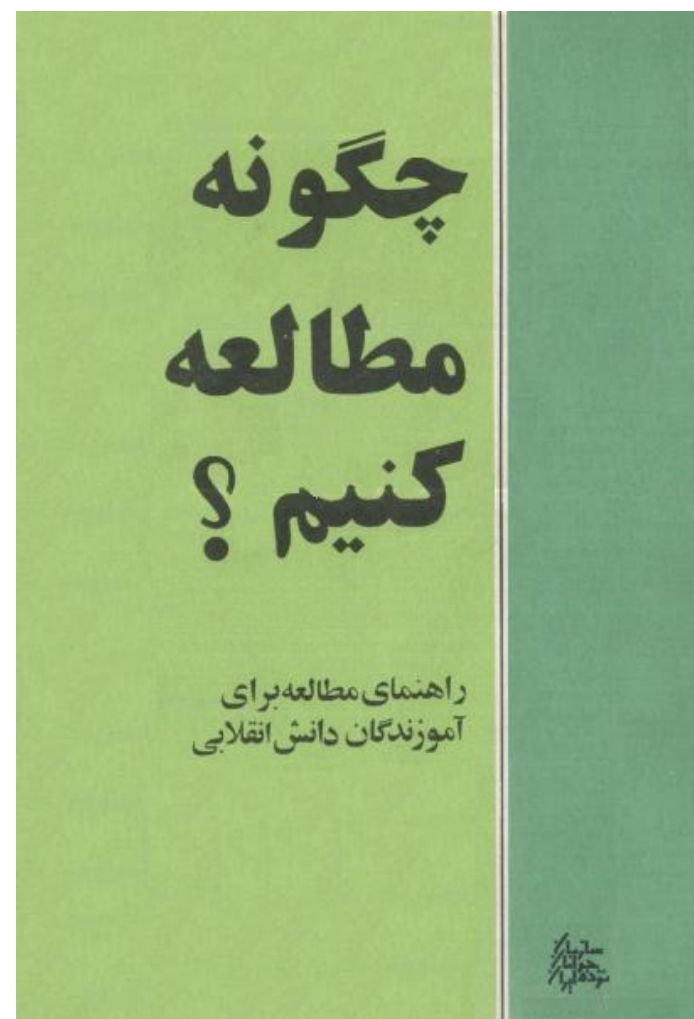
انتشارات فردا

جامعه و جامعه شناسی
نقدی بر تنوری همگرانی
مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان

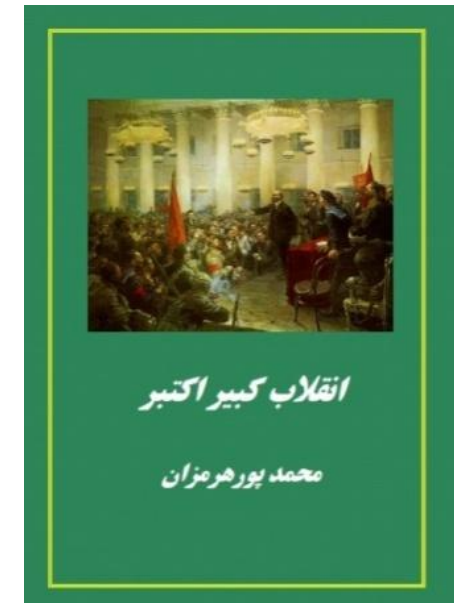
احسان طبری



انتشارات فردا



کتابخانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتابهایی مندرج در کتابهای راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات سازمان جوانان حزب توده ایران و «با کدام کتابها آغاز کنیم؟» از انتشارات کانون دانش آموزان ایران را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!



کتابخانه چاوشان نوزایی کبیر

<http://www.chawoshan.mihanblog.com>

- شکست اثر الکساندر فادیف با ترجمه رفیق شهید رضا شلتوکی
- چنگیز خان با ترجمه رفیق محمد پورهرمزان
- پژوهش اثری از استاد امیرحسین آریان پور
- انقلابیگری خرده بورژوازی اثری ارزنده از موریس لیبسون
- انقلاب کبیر اکتبر اثری از زنده یاد محمد پورهرمزان
- در آستانه رستاخیز اثری از استاد فقید امیر حسین آریان پور
- در زندان و در آزادی اثر س. اوستنگل با مقدمه ناظم حکمت
- اصول مقدماتی فلسفه با ترجمه رفیق فقید جهانگیر افکاری
- هدف ادبیات نوشته ماکسیم گورکی
- رمان همسایه ها شاهکار رفیق فقید احمد محمود
- ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند اثر جان رید با ترجمه رحیم نامور و بهرام دانش
- منشاء موسیقی اثری از استاد فقید امیرحسین آریان پور
- امپریالیسم به مثابه ی بالاترین مرحله سرمایه داری
- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد اثری از لنین با ترجمه محمد پورهرمزان
- لنینسیم و جنبش مترقی جوانان از سری انتشارات سازمان جوانان توده ی ایران
- اثری از پلخائف با ترجمه درخشان رفیق فقید کیانوری
- تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران

- واکنش به سوسیالیست ها - اثری از سام وب رهبر حزب کمونیست آمریکا
- «مبارزه قهرمانانه، شکست تلخ» اثر بهمن آزاد
- هجدهم برومر اثری از کارل مارکس با ترجمه رفیق شهید محمد پورهرمزگان
- درس های پیکار منظومه ای از رفیق احسان طبری
- صفحاتی از تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی اثر رفیق شهید جوانشیر
- تاریخ احزاب در ایران
- انتقاد و انتقاد از خود
- شمه ای در باره ی تاریخ جنبش کارگری ایران
- در باره برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیسم
- تاریخ نگاری فلسفه
- حزب توده ایران و دکتر مصدق
- مبارزه طبقاتی



(... کار و دانش را به تفت زر بنشانیم ...)

انتشار این سری از کتاب‌های کتابخانه «به سوی آینده» به افتخار قرار گرفتن قریب‌الوقوع در آستانه‌ی هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها: **حزب توده ایران**، در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشانشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد

کتابخانه «به سوی آینده» (هوادار حزب توده ایران)

